

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_190015**

UNIVERSAL  
LIBRARY







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِاللَّهِ اسْتَمْسِكْ بِالْوَقْفِ  
مِنْ بَالِ الطَّاعُونَ وَبِاللَّهِ اسْتَمْسِكْ بِالْوَقْفِ

بمهر عنایات ایزدشان و آفرام کن مکان نشسته دلپذیر حنفی مادی عنایه حقه



با اهتمام ستودنی حبيب علم تاملی عبد الکريم قاضی مسته الله تا جبر ان کتب بیخه

مطبع شایخ فتح الکرم واقع بمبئی مطبوع کردی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وأمام المتقين وخاتمة  
النبيين محمد وآله وأصحابه وتابعه أجمعين ۵ اما بعد سیکو یذقی حقیر ضعف عباد الله القوی السی  
عبد الحق بن سید الدین ترک الدلوی البخاری که این رساله است مسمی بحجیل الایمان وتقویة الایمان  
و بیان عقاید اسلام و قواعد طریق سنیة اهل سنت و جماعت شتم بر فوایض رفیعہ و معانی  
لطیفہ و توضیح کلام و تبیین مرام به بیانی که اگر خدا خواهد در دلم کارگر آید و در بواطن نورعین بنفیرانه  
نوشتم آنرا برای هر مومن طالب و طالب صادق و اقتصار کردم در وی بر اثبات مذهب  
حق و بیان قول صحیح و تعرض نکردم بذکر مذاهب زانیة و ایراد اقوال باطله و زفرتم بر ابحاث حدیث و  
وطریقہ و قیل و قال و تجزید کردم از دلایل کلامیة و مدقیقات فلسفیة تا طالب را در ورطہ حیرت و تدبیر  
نیقلند و از وصول مقصد و حصول مطلب باز ندارد و اندوختنی التوفیق و بیاد کا اذمة التحقيق حقائق  
الاشیاء ثابتة و ما رجیح عقاید و احکام برین اعتقاد است که هر چیز را تحقیقی است و نفس الامر  
که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت و دو است و مجرد و هم خیال نیست و تلخیص علم و اعتقاد

یعنی آب آبست و آتش آتش و نفس لام و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلاً آب اعتقاد کنیم آب بود و آب را  
 اگر آتش کوئیم آتش باشد و اگر م را اگر سرد کوئیم سرد است و سرد را اگر م اعتقاد کنیم گرم است این فرق را  
 که انجمن اعتقاد کنند سوفسطای گویند و این سخن بیکم عقل و شریع داده و باطل است بیخ عاقل نگویید  
 که حقیقت آب و آتش مجرد و یکنال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمع دیگر را ایشان  
 در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند و این نیز مکاره و نامعقول  
 است و با ایشان محبت و مناظره پس نتوان آمدن را اے ایشان آن بود که بایشان سوخت  
 اگر بحقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند لمزم شدند و اگر سوختند دوم نزد فوالمرد و العالم حادثا  
 هر چه ما سواى ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر  
 رسول الله علیه السلام کان الله ولم کن معشی خدا بود و نبود با وی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل  
 حوادثست و هر چه انجمن باشد قدیم بود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و ایم بر یک پنج باشد و آن ذات  
 و صفات حق است که تغیر و تبدل را بدان راه نیست قنالی شانه و علم بر نه و هو قابل للبقاء و  
 عالم بعد از وجودش قانی و مالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء انا الاله الا وجهه پس ملائکه و هست  
 و دوزخ و مثال آن که خبر بداد آنها و در یافته است تیز فانی شوند اگر چه مقدار الحیه باشد بعد  
 از ان باقی مانند وفاتشوند و کله صالح و م عالم را پروردگار است که اندام بوجودش آورده زیرا که چون  
 عالم نخست و منی حادث آنکه نبود بعد از ان شد و هر چه انجمن بود او را کسی باید که از نا بود و او را و در آن  
 از خود بودی همیشه بودی و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم پروردگار عالم قدیم  
 باید اگر قدیم نبود حادث بود و او را جمله عالم بود و پروردگار عالم واجب الوجود یعنی وجودی از ذات  
 وی بودند و تغیر و احتمال بغیر بود و هر چه چنین بود خدای را شاید و معنی لفظ خدا خود آئینده است  
 یعنی خود بخود موجود و شونده اوست البته باید که منتهای سلسله وجودات بیکه اتی بود که از خود باشد  
 و الا انجمن تالی نهایت و در این مقول نباشد و احداً، انا الله لا واحد و حقیقت ایجاد عالم  
 و نظام وی جز بیک صالح و یک حاکم است یا یحیی العالم یا کادیه شهرت پروردگار عالم زنده





و درونی با یکی منافات دارد و در آمدن و غیر از صفات جهل است مثل آب در گل و آتش در سنگ  
و روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا مذہب حلول و اتحاد باطل گردد و مقتضای تحقیق  
صفات الکمال متعارف است سمات النقص و الزوال حال جمله سخن نیست که هر چه از جنس بقا  
و کمالات او اثبات است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی اشانه  
و هو مژئی لیسو منین یوم القیامه اعتقاد باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان  
مومن بنماید و تغییر فرموده صلی الله علیه و آله و سلم آنکه کس که در کتب یوم القیامه لکاترون القم  
لیکته البکر میفرماید که زود باشد که منید پروردگار خود را روز قیامت بشک شب پناجمی منید  
ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت برویت است نه مرئی بر مرئی و در دیدار و تعالی روز قیامت  
مقابل و مواجه و قرب و بعد و بعد بر اوقات بصیرت دهند آنچه امر و زبیده دل منید فردا گشتم  
سرنگند و با جمله امر و زوال بی کیفیت میدانند فردا شبی کیفیت به بینند و عالم آخرت محل ظهور  
حقیقت است آنچه امر و زباطن است فردا ظاهر میشود و آنچه غیب است شهادت گردد چون  
شایع خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود و کیفیت آنرا جز خدا کس نداند  
و در بعضی کتب مذکور شده شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام  
در تمام عمرش یکبار پیشش نبود و جن را نیز دیدار نبود شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل خود تحقیق کرده  
است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن شعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت  
است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه در پیشش دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تصریح  
کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی از اندیشاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر رخ کنند  
جایی آندار چه امام ابوحنیفه و جماعه از ایند برانند که ایشانرا ثواب نبود و در پیشش ندر آیند  
غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند و با وجود تفضل  
واسع است توانم که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند چه هر روز و هر جمعه نبود چنانکه  
آدمیانرا باشد و در رویت زنان تیر اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشانرا گاه گاهی مثل ایام

عید در دنیا که ایام بارعام و تجلی تمام باشد دیدار بود و نه چنانکه خواص مومنان از صبح و شام و عموم ایشان را  
 در روزهای جمعه چنانچه احادیث و تفسیر معنی در روایفته است این محال کلام سیوطی است گفته  
 امن توفیق از خداست که نساء و عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه درین پس همه داخل این نبات  
 باشند نهایت آنکه تواند که این که است مخصوص آدمیان باشد و جن و ملائکه را نبود اگر دلیلی  
 برین گذرد که محمد و صلی الله علیه و آله و سلم و سکن اخرج نساء تا نباشد بگونه تجویر توان کرد که فاطمه  
 زهرا و خدیجه الکبری و عائشه صدیقه و دیگر نساء اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مریم و آسیه  
 که سیدات نساء عالم اند و کامتر و عارفتر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع و محجوب  
 باشند از عوام مردان درین نعمت و کرامت کثر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنان  
 که در احادیث توقیت ایشان با عباد واقع شده است مخصوص و مستثنی دارند صوت  
 وارد چنانکه سیوطی خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصود است در خیام  
 باشند سخن ضعیف است چه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و درد و مصیبه جمع  
 نذر در راه المومنین و حکم سترون برکم بطریق تعلیف شایع است و الله اعلم و نیز سیوطی  
 گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است و الا در موقت  
 مخصوص کسی نبود بلکه کافر از او منافقان نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن  
 محبوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده نشود و الله اعلم و در رویت وی سبحانه در نام نیز خلقت  
 و صیحه جواز است و در صفت نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقول است که گفت رب العزت را  
 در خواب دیدم و پرسیدم که یا رب افضل عبادت و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود ملائک  
 قرآن مجید و از امام اعظم نقل است که صد بار رب العزت را بخواب دید و این سیرین از انکاب  
 تا بعین و قدوه علماء تعمیر خواست میگوید که هر که پروردگار تعالی را در خواب دید در بهشت است  
 و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهد قلبی است نه رویت بصیری و اگر چه  
 بنیده مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن مثال است مثل دیگر است

و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست  
مثلاً عقل با آفتاب در جمیع صفات مثل نیست و با وجود آن آفتاب را مثال عقل می آرند  
بنا سبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف نبود آفتاب است انکشاف مقولات لعقل بود و نه مقدار  
مناسبت و مثال بودن کفایت کند چنانکه با دوشاه را تمثیل با آفتاب کنند و وزیر را باه کنند  
اگر کسی آفتاب را در خواب بیند تعبیرش آن بود که با دوشاه را در یابد اگر راه را بیند تعبیرش در یافت  
وزیر باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نور مشکوۃ فیها مصلح المصلح فی نجاته و وی تعالی  
نیز هر یک مصلح در حاجه و مشکوۃ و شجره و زیت مثل دی بود و دست آن را بجل متین متیل کرده و شک  
نست که جبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از دست و عالم منام عالم مثال است و کیفیت روت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مبرین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل اسام  
حجه الاسلام با طیبید و الله الموفق و در جواز رویت وی سبحانه تعالی در دنیا به بصرد بر بیدری  
و دو قولست او شاد و ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است  
و این سخن در جواز و امکان اوست ولیکن عدم وقوع و تحقیق آن مرغیر آنحضرت را و شرب  
معراج متفق علیه است و اجماع محدثین و فقها و متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا حاصل  
نست و تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم که ادعای آن کرده باشد و از هیچ یکی حکایت  
آن بصحت رسیده مگر طالع مجامیل که ایشان را کسی نشناسد و مشایخ اتفاق دارند بتظیل  
مدعی آن و نکذیب وی و گفته اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است و هر که این  
و عوی کند حقیقت خدا را شناخت باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف  
میگوید که اگر از کسی معتبر فعل آن بصحت رسد تا ویش باید کرد و در تعبیر کوشی مذکور است  
که مقتدر رویت آلهی بحیثم مرغیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم غیر مسلم است و اردبیل در کتاب  
انوار در دفعه شافعی میگوید که هر که گوید من خدا را در دنیا عیان نامی نیم و بشافیه با وی کلام  
میکنم کافر گردد و در عقیده منظومه میگوید بیست و من قال فی الدنیا یراه بعینه ۶

فذلک زندق طغی و تفراد و مخالفت کتب الله و اگر کل کلام و زراع عن الشریع اشرعیت و ابداد  
 و ذالک من قال فیہ النہای بری و جہہ يوم النقیمة اسوداد تسال الله العافیة و لا حول و لا قوۃ  
 الا بالله العلی العظیم خالق الجمیع الا شکیا بید اکنندہ ہم چیزها اوست تعالی و تقدس از آسمان زمین  
 و آسمانیان و زمینیان و ذات فضل ایشان ہم بخلاق و قدرت اوست و مدبرها و مقدرها  
 و تدبیر کنندہ تمام امور و تقدیر کنندہ جمیع اشیاء اوست تدبیر بار است از علم البواقب بود  
 و اتقان در ایجاد آن با و تقدیر ایجاد اشیاء بر قدر مخصوص و اندازہ معین در ازل خیر و شر  
 و نفع و ضرر و حسن و قبح همه بقضا و قدرت اوست عالم طبع المعلومات و انا است بهم معلما  
 جزوی و کلی و هیچ وزنه از ذرات از علم وی بیرون نیست و نرود و از وی نایب نبود و هو  
 بکل شیء علیم و لا یجیب علیہ شیء هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانہ واجب و لازم نبود  
 از لطف و قهر و ثواب و عقاب نیست کردگار آن کند که خود خواهد بود حکم بر کردگار  
 نتوان کرد و ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل او وی سبحانه و  
 ہر دو حالت محمود است ہم در عدل و قهر و ہم در فضل و کرم و یکس بر بروی حق و استحقاق نیست  
 الا آنکہ وی خیر داده است کہ مطیعان را ثواب و عاصیان را عقاب کم این چنین خواهد بود  
 کہ وی گفته است و لیکن بروی واجب نیست و اگر فرضا خلقات آن کند و گیر بر اجمال فی کہ گوید چیرا  
 چنین کردی و لا غرض لفعلة کارهای پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود تکمیل نفس  
 و با وجود آن در کاری او را حکمتها است کہ دیگر بر تحقیق دریافت آن راه نبود و فوائد او و  
 حکمت راجع خلق است و او را بدان احتیاج نہ و وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان نسبت  
 بذات وی تعالی یکسان است و لیکن وی بمقتضای جوہر حقیقی و اراستہ خود میکند ہر چیزی خواهد حال  
 آنکہ رعایت حکمت و مصلحت نیز بروی لازم و واجب نیست جل جلالہ و عظم سلطانہ و لا حالہ سواہ  
 حکم حکم اوست و حکم او فضل واجب و خرام و حسن و قبح و سبب ثواب و عقاب کرد و فعل حسن آنکہ وی  
 تعالی بدان امر کرده و بقیع آنکہ از وی نمی فرمودہ پس حسن و قبح راجع بامر و نہی شایع باشد

عقل را در اینجا میست تا بگویم که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب پس شایسته  
 جیل یعنی آنکه بوی دعوت شایع نرسیده و در کوهستان پیداشده و همانجا از عالم رفته و با مردم اختلاط  
 نکرده و آخرت مأخوذ و عاقب نکرده و الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضی از مشایخ که گویند این قدر  
 معرفت که عالم را صافی است و صانع عالم کی است و موصوف بصفات کمال است بر شریع موقوف  
 نبود و عقل نظر بتبیین عالم و انتظام وی حکم بر آن کند و هم حکم عقل واجب گرد و نص قرآن مجید که فرموده است  
 و ما لکم اعدا یلین حتی نبعث دسوکا حجت فرقه اول است میفرماید که ما بندگان را که فرستیم یکس را  
 ما آنکه اول پیغمبری بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکنند و بگفته وی نروند و مخالفت  
 در نزد مستحق عذاب کردند و قول بآنکه مراد بر رسول در اینجا عقل است از دنیا نااست و شیخ کمال الدین  
 ابن الهام که از محققین حنفیه است گفته که مختار مذموب اولست و ابوالبشر نزد وی نیز بر آن است  
 و از امام ابوحنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما حسنه الشرع و البقیح ما قبحه الشرع پس لازم آمد  
 که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع آن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همانست که شرع از آن نهی  
 فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت  
 گردد این را عقل در توان یافت و الا تعلق بمع و ذم بفعل چنانکه عدل و ظلم بودن وی صفت کمال  
 و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن عقل عن نیست و الله ملائکة و اعتقاد باید کرد که ندای حق  
 را فرستگانند و فرشتگان اجسام الطیفه فو را نیز اند که بهر شکل که خواهند برآیند و تحقیق شان همان  
 ارواح مجرد است و ابدان نسبت بایشان حکم لباس دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذوق  
 و انوش نه و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جنوی از اجزای عالم فرشته مومل است  
 که مرئی و مدبر و حافظ است خصوصاً با وی زاد چندین فرشته مومل اند بعضی بکتابت اعمال  
 بعضی بحسب محافظت وی از شیاطین جن و انس و در عالم علوی و غلیب هیچ مکانی نیست که مومل  
 بلائکه نبود و در حدیث آمده است که خلق همه جز و اند نه جز و از آن ملائکه و کچیز و باقی خلایق غیر ایشان  
 ذوا حیة متلنی و کذلت و رباع در قرآن مجید فرشتگان را باز و ناماست کرده لاجرم اعتقاد

بدان بایر که دو حقیقت برادران منصوص علم وی تعالی شانه بایر داشت یا تاویل بقولای ملک بایر که در چنانکه حکم  
 متشابهات قرآنی است و الله اعلم و ما نا که مراد بعد و ذکر تعداد است نه مصدر در حدیث آمده است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را بشخصه شجاع دید منهم جبرائیل و ارجل من عتقا  
 چهار فرشته مقرب تر اند که عظیم امور عالم و دعایم جهان ملک و ملکوت ایشان منصوص است یکی جبرئیل است  
 که انعامی علوم و تبلیغ وحی با نبیا علیهم السلام منصوص بدوست میکائیل که تسخیر اوراق مخلوقات و مقادیر  
 آن است اوست و اسرافیل که نفخ صور برای بخت و نشو و تنقی باوست و غزرائیل که بر قبض ارواح عالمیان  
 مسلط است و اکثر برانند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته و فضل  
 متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند  
 و علمت اجرام ایشان بحدی است که مسافت میان زمین و گوش و سر و دوش ایشان نهفتند ساله از هشت  
 که اجهه فی احدیث و کل واحد منهم مقام معلوم و هر یکی از این فرشتگان را بدرگاه خداوندی جانی  
 متعین و در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی از آن نکنند و هر کمالی  
 که لائق بحال هر یکی از ایشان بود با فضل حاصل باشد و در ایشان شوق بحقیق کمال و اخراج از قوت  
 بغض نبود چه شوق بر امر منقود و غیر حاصل بود و این معنی بود آنرا که گویند که در ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت  
 مولی و معرفت مبتدا باشد لا یحْصُونَ اللهَ مَا اَمْرُهُمْ وَ لَیْفَعْلُونَ مَا یَفْقَهُونَ سَفَت فرشتگان  
 نیست که بی فرمانی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نورزند و هر چه فرمایند  
 بها کنند و ابلیس که بی فرمانی کرد و خفایت از ملائکه نبود حتی بود در طاعت و عبادت با حقیقت ملائکه برادر  
 بود و یکی از ایشان شده در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن و خلقت حقیقت  
 قریب یکدیگر اند چنانکه نار فوری دارد و دخالی اگر دخالتش بر رود همان نورمانه و الله اعلم و که آنکس آنکه  
 علی و سلیمان سجده و تعالی را کتا بهاست که بعضی پیغمبران فرستاده و دیگر از امتا بابت آن  
 فرموده و مجبوره و کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب عظیم و اشهر است  
 منها التوراة یکی از آن کتابهای آسمانی توریت است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء

در این کتاب  
 از اجرام  
 و فرشتگان

نبی اسرائیل بهتایبان آن کتاب آمد و الزبور دیگر زبور است که بر او علیه السلام نزول یافته و الا انجیل  
 انجیل که بر عیسی علیه السلام فرو آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر آیهی در میان احکام شرعی مملو مشحون  
 اند بذكر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معاب و هست خاصه وی و خلاصه  
 اوقات مجالس انبیاء سابق صلوات الله علیهم جمیعین ذکر محامد و مناصب آنحضرت بود که بیان تقرب  
 و توسل میکردند بجناب کبریا عز اسمه و القرآن العظیم و زبده و خلاصه جمیع کتب مادی قرآن مجید  
 و فرقان عظیم است که بر سید رسل و خاتم الانبیاء علیهم السلام نازل و احکام و التیات اکتها تنزیل  
 یافته و امجاز نظم خاصه است که در کتب دیگر نبوده است اگر چه توریت بعضی است و عظمت بعدی بود  
 که حفظ آن اعجاز داشت و غیره غیر این را میسر نمود و لیکن قرآن مجید با وجود این اعجاز و اختصار اعظم و اکمل  
 تمامه کتب است ذلك الکتاب الادیب فیه هدی للمتقین و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق  
 اند بر ابراهیم اگر چه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیاء الا نفرق بین احدین رسوله  
 با وجود آن تملک لرسول فضلنا بعضهم علی بعض و اسماء و لا توفیق فی دعاها می خداوند شانه توفیق است  
 یعنی موقوفست بر سماع و نقل از شریع او و از خبر بنامی که برسان شریع خود را خوانده متوان خواند و از  
 پیش خود بروی تعالی نامی نتوان نهاد اگر چه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر روی تعالی و هر چند  
 که در معنی یکی بود آن نام که در شریع آمده است مثلاً او را شافی گویند بطیب و جواد خوانند نه نخی و عالم  
 گویند نه عاقل باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که جز روی را برسد  
 و سخن در آن اسما است که ما خود اند از صفات و افعال و الاداء اسما اعلام که در هر لغتی موضوع  
 اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بربان کافران است بنایم خوانند که در انجیلیم کفر بود و نیز باید دانست  
 که اسمای الهی منحصر درین نود و نه نام نیست و اسما است که خلق رزق دانا بنده و اسمای دیگر که خلق را  
 بمعرفت آن راه نبود و برسان شریع نیز بیشتر از آن آمده است و لیکن شهرت این اسما بجهت  
 خاصیتی مخصوص است که در آن نهاده اند چنانچه مخرای حدیث ان الله شیعۃ و شیعۃ اسماء  
 من احصیها دخل الجنة بدان مشهور است مثلش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است

که هر که از ایشان مدجوبه مدگاروی شوند و هر جا که روی آرند فتح کنند از نیاج لازم نیاید که او را غیر از این هزار  
سوار دیگر نمود بلکه بسیار سوار و پیشمار و ارمانه را از ان میان باین صفت اندک یاد کرده آمد و لابد احصاء  
و ذکر این نود و نه نام الهی را در جمعی در آوردم و ثبت باشد که مخصوص بدانهاست و الله اعلم  
و هو خالق الافعال العباد فالکفر والمعصية باو اذ تده و تقدیر و کلا بوضاه چون ثابت شد که خالق  
همه اشیا اوست تعالی و تقدس پس افعال بندگان نیز مخلوق و تقدیر او باشد که آن نیز داخل اشیا  
است عموماً و بخصوص نیز فرمود و الله خلقکم و ما اقلون شما و افعال شما همه مخلوق الهی است چنانچه  
و عظم برماند پس کفر و ایمان و طاعت و عیبیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و مشیت و حکم و  
تقدیر او صادر گردد و لیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت  
ناراضی چنانچه فرموده و لا یرضی العباد الا الکفر و الاستن و پیدا کردن دیگر است و راضی بودن  
دیگر ضابطه است که امر کند و بفرماید که بکن و بسا باشد که امر کند و نخواهد که بوقع آید از جهت حکمتی که جزوی  
تعالی کس نمائند و مثال آن برای تخلت از او از چنان نیامد که اگر خواجو خواهد که اثبات و اظهار عیسای  
بنده خود کند و او را کافری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عیسای او بر مردم ظاهر گردد و در تحقیق  
فایده و حکمت و در وهی اظهار حقیقت بندگان و ایراز مکنون علم ازلی است تا پیدا گردد که مطیع است  
و مامی که و الله اعلم بحقیقه الحال و للعباد افعال اختیاریه و ثواب و عقاب یجابون علیها و باوجود آنکه  
همه بارادت و تقدیر الهی است بنده فاعل مختار است و ویرادر کار خود اختیار دارد و اوست و  
افعالی که از وی صادر گردد و بجز و منظر این بود و ثواب و عقاب بظاهر مرتب برین اختیار است  
که وی دارد و اول باید که معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که حصیت بدانکه  
صدور افعال از وی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی القور کند پس اگر آنچه مطلوب و ملائم طبع اوست  
از باطن وی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و در پی آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند  
و اگر مخالف و منافی طبع او بود و نفرتی و کراهتی از آن چیز در دل وی افتد و از وی حرکت کند  
بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت افضل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود

انسان فاعل مختار است

معنی جبر و اختیار



که کند یا نکند خواه در مرتبه تصور که قوت قریب فعل دارد یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت  
آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعلی را که برین حرکت ترتیب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست  
که این تصور و انبعاث شوق و خواهش در اینجا نباشد حرکت صادر گردد ولی بی خواهش چنانکه حرکت  
مربعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند اگر مرد از اختیار و نیاجا منتهی است که گفته آمد پس انکار آن  
حکم آن دارد که کسی گوید آدمی هیچ ندارد و بعبرندار دو آفرینش آدمی بر خستیا روق شده است طبعیت  
وی چنین سرشته اند کسی گوید همه حرکات آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار  
حس است هیچ ماقلی این را قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شغل و احوال و علم و ادب  
ازلی و قضا و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آن را نکند نباشد  
زیرا که خدا تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل  
بوجود آید خواه بی اختیار چنانچه در حرکت اضطراری و خواه با اختیار اگر فعل اختیاری است پس او را  
در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده باشد  
و نیز آدمی را اگر چه فعل اختیاری است و لیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر کسی چشم  
کشاده باشد بنده صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست  
انبعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند با اختیار او باشد  
پس این اختیار او را واجب و لازم گردد و وجوب و لزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی  
اختیار دارد و لیکن در اختیار خود اختیاری ندارد و همان سخن آمد که گفته اند مختار فی فعله و مجبور  
فی اختیاره و لعباری دیگر اختیار خود را بصورت و جبر بالمعنی و حقیقت این سئل یعنی سئل  
قضا و قدر با قول با اختیار بنده مقام حیرت و اعتراف بجز و سکوت است و مرجع و مال کلام ایشان  
در مقام باین آیت است که لا یشال عما یفعل و هم لیسئلون و هنوز درین موقف نباید استناد  
که در وی آن سری نامضی است حضرت امام جعفر صادق که استناد اهل طریقت و قدوة اهل حقیقت  
است می فرماید که لاجب و لا قدر و لیکن اصرار برین اصرار برین و حقیقت کار امری متوسط است میان

جبر و قدر جبر مذموب جبریه است که میگویند آدمی را اصلاً اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر مذموب قدریه است که گویند جبر و اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است و افعال او مخلوق اوست پس میفرمایند که این هر دو مذموب باطل است و افعال و تصرفات است مذموب بحق توسط است میان این و آن ولیکن عقل در دریافت این امر متوسط حیران و سرگردان است و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد که خواهند که متقدمه از ارجح است ثابت کنند تا چیزی که بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیست تصدیق آن نکنند و ایمان به آن نیارند و اما ایمان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و قرآن است که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت اوست و با وجود آن ملامات و معاصی را بنندگان نسبت میکنند و میگویند که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کردند و ما کان الله لظلمهم ولكن كانوا انفسهم ظالمون و فرمود و الله خلقكم و ما تعلمون در این آیت هر دو را ثابت کرد و نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل ایشان پس ناچار را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد کرد که خلق از خدا است و عمل از بنده اگر چه بکنه آن ترسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار است پس قائل شدن بآن ضروری است و ما را مسئله فضا و قدرت و سبب شرع معلوم شده و مسئله اختیار نیز از وی چون هر دو از شرع معلوم شده چنین نزاع و جدال صحت ایمان به هر دو باید آورد اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقه خو من درین مسئله از ملامات لطالت و جهالت است بیچ عمل و سبب حقیقت بر کثرت آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر را آن است که نزد خداست اعملوا فكل ميسر لما خلق له اگر بعد از شنیدن خبر شرع تردد و تخلفانی در باطن هست فکر ایمان به این باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شرع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بکم عقل خود داشته پس در حقیقت ایمان بخود آوردن نه یا و ما را در اثبات این مسئله از اول همین مسئله می بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طبعانی هست چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگه دارد و ما را با نگه دارد و الله ليضل من يشاء و هيدي من يشاء و الله يضل و يهدي و ضلالت در دنیا

خداست سجد و لقائى هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد برادر است آورد و هر که را خواهد گمراه کند بیکس برادر است  
 نتوان آورد و هر که را برادر است آورد کسی تواند گمراه کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود  
 آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت شیطان و هتاهم واقع  
 شده پس باز بپروایان باید آورد و معتقاد باید کرد و بحقیقت هدایت و معنی دارد و راه است  
 نمودن و برادر است بودن و مقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجانب کبریا الهی است از دیگری  
 نیاید و هدایت معنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست  
 بنماید ولیکن برادر است بودن و مقصد رسانیدن از خداست پس انان که الهی و انان  
 لمتدی هر دو راست آمد پیغمبر اسب هدایت ساخته اند و شیطان اسب ضلالت و دوریت  
 هر از خداست و الله الهامی و منه التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تبعیم اهل الطلک  
 بیا لعلم الله و یونیدک و سوال منکر و نکیر یعنی از عقائد اهل سنت و جماعت عذاب قبر است  
 و اذ قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دارد دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق و دنیا عالم  
 و رحمت و عذاب و طبعان در ناز و نموت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و بدانچه داند و منکر و نکیر  
 و فرشته ای عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار روی و رسول و  
 و دین وی سوال کنند اگر متوفیق و تعلیم الهی جواب سوال ایشان را مطابق و حق گفت در  
 ناز و نموت بود و چون نوع و رس در خواب راست رود و قبر در حق او روضه از ریاض جنت  
 بود و اگر گفت در نموت و عذاب بود و قبر بروی کوهی از کوه های دوزخ بود آیات و احادیث  
 بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مغضو بعلم الهی بل شایسته است  
 خواه با عاده حیات یا مقابل روح یا بغیر آن بوحی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و بحقیقت  
 نزد اهل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی علماء گفته اند که منکر و نکیر دو فرشته است که  
 گه گاه آن را باشند و فرشته های طبعان را بشهر و شیر نام بود و این سخن حالی از غرائب نیست  
 در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند که ملائکه سوال جماعه کثیر باشند که بعضی را منکر

هدایت و معنی اول

خداست سجد

نام بود و بعضی را کبیر بر مرتبی و شخص از آن جهات مبعوث شوند چنانچه در کتاب اعمال هر بنده و ملک  
موسل اند و تواند که در شخص باشند که در آنکه متعده در زمان و اند مثل می شده باشند و الله اعلم و صاحب  
خلاصه و یزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از وفات کردن میت نیست بلکه بعد از عینیت  
مردم و چون میت را در تابوتی بنهند بنیت نقل وی بکافی دیگر مسؤل نگردد و اگر در زنده خورده است  
هم در شکم او مسؤل شود و انتهی واضح آن است که اینها سوال نبود و اگر بود از توجید و احوال است  
بود بطریق تشریف و تعظیم و در سوال افعال مومنین نیز اختلاف است اکثر بر آنکه مسؤل شوند و لیکن  
مالا که بعد از سوال تلقین نشان کنند و گویند که بگو الله بی و دینی الاسلام و نبی محمد یا پروردگار تعالی  
الهام نشان کن چنانچه عیسی را در عهد کرد و در افعال مشرکین یا اهل بنیفاقه توقف کرده است از  
بهت تماض اول و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنکه در نار باشند  
و بعضی گویند که پیش از رونو محمد بن حسین گوید که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را بیگناه عذاب نکند  
و چون از نیز سوالی بود از جهت عدم اول و امام ابوحنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران  
ایشان با اتفاق معذب باشند و ابن عبد البر گوید که کافر مجاهر سوال نبود و بی سابقه سوال عذاب ایشان  
و منافق را سوال بود و بعضی از شافعیین گفته اند که احادیث استثنائیه و مبطانی سبیل الله و انکر و روجعه  
یا شب و ی مرده و آنکه شرب سوره ملک خوانده و آنکه لعلت استسقا یا اسهال مرده و رود یا فسته  
است و نیز نزدی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصائص این است عظمی است و گفته اند  
که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برنج تمیض و ثوب است تا روز قیامت پاک از جمیع گناهان  
برخیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تقسیم توقف نیز نقل کرده است و الله اعلم و دیگر آنکه  
در احادیث آمده است که در قبر عاصی هفتاد گزرم و از دها بود که اگر کسی از اینها دم زند تمامه دنیا و آخرت  
بیوز و بحقیقت آن مار و گزرم بهر صورت های صفات ذمیه و افعال قبیحه و تعلقات دنیا است که در آن  
عالم بار و گزرم مثل ساخته اند و ذکر کرده و هفتاد یا از برای کثرت است یا بجهت اطلاع شارع بر عسود  
اصول صفات و در ایمان و اتقاد و ایمان و امثال آن باز از امور آخرت که خبر صادق بدان خبر داده

نیشا سوال نبود در سوال افعال مشرکین و منافق است در سوال افعال مشرکین یا اهل بنیفاقه توقف کرده اند تمیض و روجعه

دو طریق است یکی آنکه وجود دارد و نیز برگزیدن ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است  
 ولیکن آن را چشم نتوان دید زیرا که درین عالم چشم سر مشاهد عالم ملکوت هر کس نتواند که دیگر کسانی  
 که بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی اولیا آخر جبرئیل عم را در واقع آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم می دید و حکیم غیر آنحضرت و راحی دید الا ماشاء الله و این دیدن و نمودن از خلق وقت  
 آهلی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر گویی در پیش کی باشد و دیده بکشاده بود و خداش نمایه توان  
 دید و اگر نمایه ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت دینیا است و طریق دینی  
 آنکه اعتقاد کنند که دین این را و کز دم بر مثال دیدن در خواب است چه مر و کز دم و کز دین ایشان  
 و متالم شدن ناظم نسبت بوی موجود و واقع است اگر چه در خارج بود اگر چه مقصور اینجا نیز محال است  
 لیکن این صغفای ایمان است و الا اول حکم و اسلام و الله الموفق و البعث حق بر اینست بروردگار  
 تعالی مردمان را از گور و زنده گردانیدن خلایق بار دیگر حق است همانند قرآن و احادیث بدان معلق  
 و مدار اعتقاد دین مسلمانی برین سلسله است کسی که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرد و از کرم هم  
 بوجود آورد و بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو الذی یبدئ الخلق ثم یعیدہ و هو اهلون علیه  
 و بحقیقت تخم از آدمی زاده که نشا انبعاث و نشو و نما و او شود باقی دارند و آن را عجب لاینب گویند  
 و در زمین پنهانش کنند چنانچه گیاه و صحرانزول باران برود و آدیان تیر بر و نید و در احادیث  
 آمده است که بارانی از آسمان بار و پس موتی از زمین برآید و حیوانات و دیگر غیر انسان از تمامه  
 بهائم و طیور و حشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد  
 مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوشت خن و دار که گوشت  
 بے شاخ رانده است بلکه مورچه را از مورچه که با حق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این قصص  
 بر کتابت و تمیز اخلاص دارد بعضی علماء گفته اند که فضل از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص  
 گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند و وجود  
 بعث و نشو و نما و رفع صور و رفع صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان در ابل زمین و آسمان

هولی و در هشتی پیدا آید و خونی و وحشی راه یابد که حضور و جمعیت از دلهما رخت بر بندد و تمامه جانداران  
بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرمود و دوم نفعی فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من  
شاء الله و نیز فرموده و نفعی فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله  
و دوم برای بعث اموات از قبور باشد که بدان مرده باز خاک بر خیزند و منتشر شوند چنانکه متصل به آیه  
می فرماید و نفعی فیه اخرى فاذا هم قیام یتظرون و جای دیگر فرموده و نفعی فی الصور فاذا هم  
من الاحداث الی دهرهم ینسلون و فاصله میان دو نفعه چهل سال باشد و تیمم من فی السموات و  
من فی الارض معلوم شده که اثر این فرع و صغیر شامل تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس  
و ملائکه و باشتناء الا من شاء الله عزوجل و میکائیل و عزرائیل و حور و غزوه و حمله عرش و شهادت  
اراده نموده اند و کاتی نفعه چهارم قیامت گویند و زمان متداراده کنند و از ابتدای مائت تا داخل هشت  
هزار و قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذر هر روز این احوال بر مردم می گذرد و مردم هنوز  
از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شایع واقع است که در یک وقت که شام در آید فرعی و هولی و خونی  
و وحشی بر مردم و تمامه جانوران راه یابد و همه در خانه ها و آشپاها و کینه ها و جزه ها چون شب شود بخواب  
روند و بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفعه اولی ظاهر شود و ناگاه صبح در مردم و همی استیاء پیدا شوند  
و بر خیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفعه بعث و نشور بطور آید سبحان العاذر الی و میت الیه النشور و اهل  
حق و کفایت و بر کشیدن بندگان روز قیامت حق است اگر چه علم وی تعالی بر همه محیط است لیکن  
در ضمن آن حکمتهاست تا بندگان را باند و برایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر که جز وی تعالی کس نداند و کیفیت  
وزن و میزان مفوض به علم اوست تعالی انقدر در ایمان کافی است و تحقیق آن است که وی میزان  
حقیقی است او را در کفه است و لسان محسوس و مشاهد و هر کفه مقدار آسمان و زمین است از سلطان  
رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر در یک پله وی زمین و آسمان و هر چه در زمین و آسمان است نهیست  
بجانب کفه حنات از جانب بین عرش مقابل جنب باشد و کفه میثات از دیار عرش مقابل نار و بعضی گویند  
مرا از میزان چیزی است که بوی مقدار اعمال معلوم شود و هر کفیت که باشد معرا و معنی عدل است میزان

تمثیلی است از برای آن اینها بہ تاول است و اصل ہمانست کہ بطاہر انچہ در حدیث است ایلان آرند  
و سبید گری عقل از جا نزند و موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است کہ آن را تشکل با جسام گرداند  
حسنات را اجسام نورانیہ کند و سیئات را ظلمات یا صحائف اعمال کہ در انہا است خفت و ثقل احداث  
فرماید و حدیث لطافہ دلالت برین دارد کہ لطافہ کاغذ یا رے را گویند کہ در وی شش متاع نویسند و مرد دنیا  
آن است کہ چون کفہ حسنات یکی سبک آید در کاغذ یا رے لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ نوشته در آن کفہ  
اندازند و بدان راجع آید یا صحائف اعمال موضعی بحیث تطبیق احادیث فوزن اعمال و صحائف اعمال جمیعاً  
قائل شدہ اند و جمع موازن در قول وی سبحانہ تعالیٰ و لضع للموازن القسط لیوم القیمۃ یا ما تبتا  
لقد اذ آن باشد یا ہر است را یا ہر بندہ را یا ہر نوع عمل امیزانی باشد یا باعتبار تعداد و وزن بود یا از جهت  
کثرت اجزا و عظمت وی بود و وزن اعمال کسی کہ او را ذنوب نبود و آنکہ او را طاعتی نباشد از جهت ظہار  
شرف و تعظیم یا انشای مصیبت و تیغیغ باشد و وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چہ کافر انسانست  
نبود و تواند کہ صورت حسنات و تخفیف عذاب وی کار گرفته و گویند کہ ثقل کفہ میزان آخرت بجز  
میزان دنیا است و علامت ثقل ارتفاع کفہ بود و علامت خفت انخفاض و اَلْکِ تَابَ حَقٌّ لِّمَا کَانَ  
اعمال بندگان از طاعت و محاسن و اَن ثَبِتَ مکتوب است حق است مومنان را کتبای شان  
بدست راست دہند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع کہ دست چپ پشت چپانند  
یا از سینہ بجانب پشت برآرندش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و عار کافران  
کافران در آن است کہ اعطای کتاب بہین مخصوص بہین طبع باشد یا شامل عصا نیز بود بعضی گویند  
کہ عصا نیز بدست راست دہند ولیکن بعد از ایزای و عید و اخراج از اریا بدست راست دہند  
و خواندن بخند مگر بعد از اخراج یا نہ بدست راست دہند و نہ چپ بلکہ از مویہ دہند یا اصلاً  
کتاب نہ دہند بلکہ احوالش را بروی بخوانند و حق آن است کہ احوال ماصی درین باب موقوف است  
و نص قرآن از وی ساکت است و این ہمہ احتمالاتی است کہ بطریق اجتہاد و استنباط ذکر کرد  
انہ والہ اعلم و الْحَسَابُ حَقٌّ مَّقْصُودٌ اَزْ کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب ہم حق باشد

وَالسُّؤَالُ الْحَقُّ بِرِسِيْدِن دِي تَعَالٰی اَز بَنَدگان کِه چِه کار کرده اید و از طاعت و معصیت و زبیده ای حق است  
 و از مالکُم تیر حسابگیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین گیرند کِه چگونه امانت و وحی را  
 با نبیا رسانیده و بعضی احادیث آمده است کِه اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وحی اَیسیست و ندی  
 بر ز و فرمان شود کِه تبلیغ علوم بحیرئیل کِه کردی گواه کُسیست کُویده گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر  
 آرند و همه را از عظمت و نبیت سوال و کبرای ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس پیغامبران را حاضر آرند  
 و از تبلیغ وحی و ادا ای امانت رسالت پرسند و اول انچه از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات  
 خون و سننات ظالم را بچشم و بند و سیات حضور الظالم در روایت آمده است کِه نه قصد نماز مقبول  
 بمقابل و انگلی برود و بعضی روایات آه بکرم دی را اگر فضا ثواب بنقداد پیغمبر بود و نصف دانگ به  
 محاسن افتد و در بهشت نه در آید تا محرم وی از وی راضی نشود این چنین روزی در پیش و خواج  
 بر سبزه راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ کی فهمیده  
 علوم و غفلت و علماء و گفتگو و صوفیان و طمات و حقیقت خوانی پنج خیز ازین عالم اند کِه چه خواهند  
 و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و یکدم مقبور مرگ و آخرت و احوال آن نه فانا  
 لله و انالیه و لرحبوع اکنون بر حمت خداوندی بنگر کِه اگر خواج رمضان را راضی گرداند و بهشت برین را  
 یا وی بنماید و گوید کِه این بهشت را کُنی خرد گویند و نه دانند کِه این را بخرد و دشمن آن گران است  
 فرمان شود تو میتوانی خرید و دشمن آن در دست است اگر این حق کِه بر برادر مسلمان داری بخشی  
 و ایرای ذمه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و بخشید و نیز در حدیث آمده است  
 کِه در وقت سوال مومنان را در تر حمت و کشف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد کِه کسی نداند  
 و گوید چنانکِه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز بخت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش رفت  
 و کافران و منافقان را ضعیف کند و منادی در و مهند کِه الا لعنة الله علی الظالمین سبحان  
 ذی العدل القوی و افضل العظیم سبحان افضل وی کار خودی کند لیکن ترس از عدل او است  
 فرو اگر در دهر یک سال کرم | عزرا زیل گوید نصیبی برم + این بیت را



خواندی دیگری را بخوان **بیت** بتهندید اگر برکت تیغ حکم به مانند کرد و بیان مسم بکرمه و بجای منیر  
 الا ان اولیاء الله لا خوف ولا هم ولا هم خیر انون و در جای دیگر میگوید لایال عما فیعل و هم  
 یسئلون جزع و حیرت و بیچارگی کاری نیست ملا یان بهر دو باید آورد باقی حکم درست و الله علی کل  
 شیء قدير و الحوض حق سید رسل اصلی الله علیه و آله و سلم و زیادت حوضی باشد که او را حوض کوثر  
 گویند و آنکه میگوید انا اعطیناک الکوثر اعم بدان تفسیر کرده اند سافت آن حوض یکماه راه باشد آتش از شیر  
 سفید تر بود و بولش از شک خوش تر و کوزه ای وی از ستاره های آسمان بیشتر و روشن تر هر که یکبار آینه  
 وی بخورد و دیگر تا آبش شنگی گردد وی نکرد و در تقدیر حوض حسب مسافت مکانهای مختلف در احادیث  
 ذکر یافته است و بسبب اختلاف رعایت احوال مخالفان است چنانچه بابل سین فرموده من صنعاً  
 الى عدن و بابل شام چیزی دیگر گفته و با هر کس مسافتی که معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و در بعضی  
 احادیث تقدیر بر زمان نیز در و دیانه مثل مسافت شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان است و عظمت او  
 و گویند که هر بنیابری را حوضی باشد بر قدر تنه وی و قدر طی گوید که آنحضرت راه دم و حوض بود که نام هر دو کوثر  
 است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود رضی الله عنه و کرم الله وجهه و امر و زهر که سیراب است  
 و تشنه لغای او نیست شکل که از آن حوض آبی خورد و در روایات آمده است که علی مرتضی فرموده است  
 که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه در دلش بود قطره از آب کوثرش ندیم و الصراط الحق پروردگار  
 تعالی در روز قیامت بر پشت دو رخ پل بنده از موی باریکتر و از تیغ تیز تر و جمیع غلات را بفرماید که  
 از وی بگذرند پس پشتیان از وی عبور کنند و بیشتر در آید و بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل  
 باد وزنده و بعضی مثل اسپ تیز رو و کله او عبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب عبور را مستقیم  
 دین و عالت بود که این صراط نمونه از دست و دوزخیان بلغزند و در دو رخ افتند و ظاهر کتاب محیب  
 که فرموده است و ان منکم الا ذر و اذ ان است که این مرد و عبور که مستلزم ورود و عبور  
 ندارد است عام باشد و ظاهر غلات را حتی الانبیاء و سید الرسل و صلوات الله علیه و علیه جمیع و بعضی  
 ارباب مواجیه گفته اند ما که حکمت در لغز را و گذر اندین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن باشد

نسخه

نسخه

که بعضی مصافه است که روزی چند بشوی منس خود گرفتار باو بیارمانده باشند نظاره جمال دی ایشانرا  
مایه غمزدای و غمگساری ایام فراق گردد و در روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت از عموم این آیت  
مخصوص است هفت نفر وی بگذرند و وی در حضرت ایستاده باشند و الحق چنین خبر اگر وی از بالای  
آتش بگذرد آتش گلستان گردد و آخر آتش به بنده مومن فریاد کند که جز یا مومن فان لوک اطفاهی  
ای مومن کامل زود از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه کشت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نور  
النور سونان باشد آتش در مخ در برابر وی کجا ایستد نوری که در ناصیه حال خلیل بود چه کار کرد اینجا  
که خود پیوسته باشد تا چها کند و انشالله تعالی در خواستن رسل و انبیاء و اولیا و اخبار و علماء و ملائکه که ایشانرا  
در بارگاه عزت آبروی و راجحان باشند گناه نگارین از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب  
شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و قدر اظا هر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه  
عزت بوده است روز روز و اوست و جاه جاه و الله بحق جاه محمد اغفر لنا و تامله عالمیان چون از شدت  
هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع بر آید تا در ایشانرا در مانی کست را اول نیز آدم  
صفی روند و گویند تو آن آدمی که پدر تمام آدمیانی دیر و در گارت بدست خود پیدا کرد و بدو بهشت برین  
جای داد و مسجود ملائکه گردانید و اسمای تامله اشیا را در محنت شفاعت کن ما که سخت روزی و پیش  
ما آمده است آدم صفی گوید که ایشان درین مقام و درین درین حضرت مدین نیست از من نبوت  
آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان آبی براه خطا رفتم زفته است این کار گر از نوح آید پس آدم  
حواله نوح کند و ایشان نیز نوح بیایند و نوح بایر ایم اندازد و بایر ایم بوی و موسی عیسی تامله این  
رسل اولوا العزم صلوات الله علیهم جمعین شرمند زلاست خود باشند و یکس از دوشهت این مقام قدم  
پیش تواند نهاد و تا در حضرت خاتمه محمد یکم بیدرسل و شفیع روز محشر و کم خطاب لیغفر لک الله ما  
تقدم من ذنبک و ما تا خواست بیایند و عرض حال خود تامله پس وی بر خیزد و در برابر دوه عزت  
و جلال درآید و در مقام محمود که در دنیا ش و عده کرده بودند که عسی ان یبعثک ربک مقام محمود  
و جز او را ایشان درین مقام ممکن نباشد بایستد سجده در رود و حکم شود که سران سجده بردار هر چه



نم ایمان باید خورد دیگر نم نیست میفان توری رض دیدند که تمام شبش و در گریه و زاری گذشت گفتند  
چرا گری خوش باش که بارگناه بر گردنت نیست گفت گناه اگر گوی است نزد رحمت پروردگار بپای  
نیز نزدیک ازان است که ایمان بسلامت بریم بانه بیت ایمان چه سلامت بلب گور بریم و  
است برین پستی و چالالی ما سخنی از باب شفاعت مانده است آن را تمام کنیم بدانکه  
شفاعت را موطن متعدد ده است اول در موقف عصا تا زیرای تنقیف شدت وقوف در آن مقام  
اهمیت و دشت و از دحام و در تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من فوقش  
فی الحساب فقد عذب سیوم و عفو از اجای حکم و مضای تو قیج عذاب چهارم اخراج از ما و به  
نار و روکات و پنج پنجم در رفع درجات و نیل ثواب شلگاه کاری را پیش پاوشای بسیارند  
و در بارگاهش ایستاده کنند پس یکی از سقر بان درگاه بر خیزد و شفاعت کند تا مل شود آن گناه  
کار را بنشاند و بپرسند حساب گیرند باز و شفاعت رود تا از وی حساب بگیرند و اگر گیرند باشتا  
گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه بر زبان حکم کنند و شفاعت ازان بگذرند  
نفرستند و گاهی بعد از زمان فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از بر آوردن منصب  
عطا کنند پس هر گز کارزار مانده را امیدواری است که شفاعت سید رسل صلی الله علیه و آله  
و سلم با علی مناصب قرب و درجات بهشت بر سر انا الله تعالی از این جا ظاهر شود که هیچ گوید

### بیت

نفیب است بهشت ای حدیثش بر تو | که مستحق کرامت گناه گار اند  
و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت بود عام بر جمیع امت بلکه جمیع خلایق را  
و خاص چنانچه اهل دین و زوار قبر شریف و مکثرین صلوات را بروی صلی الله علیه و آله و سلم  
و حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت است از انعکاس اشعه انوار رحمت که در جل  
سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه قرب و عزت بتابد بر دلهای که بصفت محاذات  
و مقابل قلب شریف وی موصوفد بر مثال انعکاس فروغ آفتاب که بر آب تابید بر دیواری که

مقابل آن باشد و این مجازات و مقابله توبه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر آنچه از ادب و اسباب نبل این سعادت داشته اند از باب متابعت و مولیت منت سینه است این در شفاعت نفع درجات باشد و الا در اصل شفاعت مغفرت و نوب مجازات و متابعت در اصل ایمان کافی است و موثرترین عبادت توجّهات دین باب کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم لیل و نهار و طهار و باطن کلاما ذکره الذاکرون و کلاما نقل عن ذکرة الغافلون و بالبد التوفیق و الجنة حق و النار حق بهشت و دوزخ بران صفتی که در آیات و احادیث و وقوع یافته است حق است و در مکان جنت و نار اقوال است گویند که جنت در آسمان است یا در آسمان چهارم یا فوق سبع سموات و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جماعه در هر دو توقف کنند و قیمن مکان هر دو عالم الهی تعولین نمایند و در شرح مقاصد میگویند که بعضی صحیح و قیمن مکان جنت و نار و دوزخ یافته است و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالا آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر بفت زمین و مشکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که وَجَنَّ جَهَنَّمَ السَّمُوتَ وَالْأَرْضَ خِطَابِ و کلا در پس وجود آن در مکان عین از زمین و آسمان چه صورت پذیرد حال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برای یک جنت باشد جوابش و تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض نبوت و عرض بود وقتی که بیکه یکم پیچیده و پیچیده فرم کنند و آن توجّهات آن است که چون نزد مردم راح تر از زمین و آسمان چیزی نبود تمثیل و تصویر است جنت و نار بدان کرد و اصل مراد بآن در بیان است است نه تحقیق و متخدی و در حقیقت است جنات را جز پروردگار تعالی کس نداند کمترین خانه ای بهشت مقدار دنیا و ده مقدار دنیا بود و الله اعلم و اما آن بنی مکانیکه در بیان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و است بهشت و نه در خاست و محنت و دوزخ نقل صحیح و نفس قطعی ثابت نشده است و بعضی سلف منقول است که اوراق تعالی برای المفال مشرکین و اهل زمان فترت وحی آفریده است و امام سبکی میگویند که کن قول باعرف از اندام که در حدیثی و روایه یافته است تا بهیچ کی از علمایان رفته باشد انتهی و آنکه در قرآن مجید میفرماید و علی الاعراف یحرفون کلاما بسیماهم از بدان بلند میایم حجاب و سوریت کمینان بهشت و دوزخ زده اند باهم را دان باشند مثل انبیاء و شهدا و خیر و عین و طهار یا ملائکه در صورت

جنت و نار

در مکان جنت و نار

باز

مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیار علم است هر یک بناسند و خطاب کنند و هما مخلوقان موجودند  
 بهشت و دوزخ الآن موجودند و مخلوق شده اند که روز قیامت شان چسب آزند و خلق کنند و قنده آدم  
 و حوایل است باقیان و کافران و لا یغنی اهلها بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان و ایم و باقی  
 باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند و زنده گردیدند دیگر تا ابدیات و قیامت و آنجا موت را موت است  
 و خلقتکم لا بد این باشد و کل ما اخبر به النبی صلی الله علیه و سلم من اشراط الساعة و احوال  
 الاخره حق خبر یا نیک خبر صادق از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که روز بستر  
 و برای توبه است و خروج دجال و دواب الارض و نزول عیسی علیه السلام و فسخ و ریشال آن از احوال  
 آخرت از ابتدای قیامت تا دخول جنّت بلکه هر خبری که وی داده و هر شریعی که وی نهاده است  
 حق است حاصل کلام و قد آنکه حجاب این است و تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد و  
 الا ایمان تصدیق بالغلب و اقرار باللسان ایمان رسنگو اعتقاد و کردن بر سینه است و از ایمان  
 و قبول رسالت است بل و اقرار کردن بر بان و گواهی دادن بدان و حقیقت ایمان همان تصدیق  
 قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای جزای احکام در ظاهر چیز بان جهان  
 دل است و نیز اگر کسی گنگ باشد یا اگر او کندش بر تکلم بگوید که یا فرست نیافت تصدیق بدل کرد  
 و جان و اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذ سب اهل حدیث عبارت از تصدیق و اقرار  
 و عمل است ایشان گویند که ایمان تصدیق بالغلب و اقرار باللسان و عمل بکلام و کلام و حقیقت  
 اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است  
 و لیکن اهل ایمان همان تصدیق است ایمان را بنیاد و رنجی و ان که تنوعی تصدیق است و اعمال و  
 طاعات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و میوه و درخت بی شاخ و برگ  
 و میوه و درخت است نام و رنجی از وی بر نیفتد و درخت بر خور دارد که کار آمدنی بود همان است که اینها  
 داشته باشند همچنین ایمان کامل همان است که مقرران بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن این حقیقت  
 آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن بعض قرآن مجید است که می فرماید ان الذین امنوا و

علواً الصلوات یعنی آن کسانیکه ایمان آورند و بان هم محل صالح تیر گردد سیاق این کلام در آن گذرد  
 که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او کمال اوست بر شال آنکه گویند فلان این را دارد و فلان را  
 نیز دارد و مفهوم سخن این است که آن دو چیز معیار یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند پس سخن در ظاهر  
 معرفت راست نیامد و قال آن نسبت بخفا کنند و گیرند آنکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و  
 آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق جبارت از اذعان و قبول است که آنرا انجاری گویند و این  
 گویند و آن در حقیقت اصباح دل است بر یک قبول و تورا و بنور یقین و علم نزد استنی بیش نبود و تا مانه  
 گفتار عرب علی الخصوص یهود و ناهیب و صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را  
 دانند که پیش چشم وی زانیده شده است یعرفونه که ایدرفونه انباءهم تا مانه جبار نسبت پیغمبر  
 آخر الزمان و خصوصیت اوصاف و احوال صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها مذکور بود و چندین از یهود و از زلمن موسی علیه السلام تا قریب  
 نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده و توطن کردند و پدران و برادران را وصیت میکردند  
 که اگر شما دریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما برسانید و پیغام ایمان  
 عرض کنید و بحقیقت و امانت و سابق تدرین علم از یهود کسی نبود و چون بافتاب نبوت طلوع کرد تفاوت  
 ازلی بود کار شد و بده خاشی بر دیده بعیرت ایشان فرو شست و بجد عناد و استکبار در با و دیگر  
 و انکار در مانده نایجا ایمان گرد و علم و عقل بی عنایت و بدایت ربانی کار گرفتند و اثری نیار د  
 و بجد و انجها و استیغفها الله هم ظلموا و علوا این است که گفته شده است مغفوز بالله عن علم لا یش  
 و قلب لا یشخ علمی که راه حق نمایا نیست است و هو لا یزید و لا ینقص چون ثابت شد که حقیقت  
 ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تورا و یهودی راه مثبت پس زیادت و نقصان ایمان  
 نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال عمل  
 ایمان میبود زیادت و نقصان عمل را زیادت و نقصان عمل بدان راه میبود و پس فلیس پس این قول  
 که الایمان لا یزید و لا ینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه منقول است بی کمال





یعنی ایمان و هنگام دیدن باس و مذاب آبی نفع نکند و در جای دیگری می باید که و لکست التوبه  
 لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي بُكْتُ الْأَمَنَ و شاید که استدلال  
 باین آیت صحیح و مسیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد بریت باس در آیت سابقه مشاهده علامات  
 قیامت و طلوع مسخر از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدین تفسیر کرده اند و این آیت  
 آخر که ما بر خوانیم بصریح ندای میکند ابدیم بقول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یغنی و بدینچه استدلال  
 و نفوس ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان  
 و مذبح اکثر از اشاعره و ماتریدیه و فقهای نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است  
 ولیکن ایمان باس با اتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع است ایمان فرعون که در وقت  
 ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس از حیث است و وقت اضطرار است  
 نه محل اختیار و همین است مقتضای ظاهر علمای مجتهدین و مشایخ و معتقدان است و لهذا می در زبان  
 شیخ حمید جاهد هم و متبع و ضرب اثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بر این است و غیر  
 و تفسیر و جهنم است فلخذ الله نکال الاحیة و الاولی و جای دیگر میفرماید یقدم قوم یوم الیقین  
 فلوردهم الانادیم که گفت عرب را بداند بقصد که منی یقدم قوم آن است که او با قوم خود در آتش رود و می  
 پیشو او را ایشان باشد چنانچه در وقت امر القیس که از معتقدین شعری عرب است در حدیث  
 واقع شده است یقدم الشعراء الی الناد و جای دیگری میفرماید و استکبر و جنودک فی الارض یخلفون  
 وظفوا لهم الینا لایرجعون استکبر کرد و منی فرعون و لشکر او در زمین باقی و گمان برد و او و لشکر او  
 که مال و بارگشت آنها را که قرار داد و البشاش شدیم نمیخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرد فلخذناه و جنود  
 فنبذناهم فی الیم پس بقیه و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را و از بهر ایشان در دریای نیل فاطم کیف کان  
 عاقبة الظالمین پس بدین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که با حسد او سپهر چند انکسرت  
 و مجرای آن دور و نیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلناهم انحصار عونا الی المناد و اگر دانیدیم  
 ایشان را یعنی فرعون را جنود او را امانان و پیشوایان اهل و دین که دیگران را با آتش و دین و عت

گفتند و یوم القيمة لا یصرون در روز قیامت یاری نصرت داده نشود ایشان را بلکه مغذول  
 و مرود باشند و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة و یوم القيمة هم من المقبولین در روز قیامت  
 او و جنود او از مومنان و مقبولان اند حالش این است که دیری و صفت او این که از قرآن شنیدی اگر  
 وی مسلمان و طاهر و مطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را چنین یاد نکردندی اگر او صفت دیگر از عسلو  
 اسراف و ظلم و استکبار بر احوال ماضی وی که در حیات داشت مل کنند صورتی دارد اما انجامی گوید  
 و یوم القيمة هم من المقبولین و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز روا ندارد که این بخار و گنایات  
 را درین آیت مخصوص بخند او دارد و با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و با جمله هرگز معقول نیست که وی  
 نیز چند مسلمان پاک و مؤمن صادق باشد و بیسج جاح او نگوید و بیان حسن خاتمت و خیرت  
 عاقبت او کند و خبر ندهد که از بنده بود و کد در دست عرش کفر و عصیان و رزید و در آخر فضل حضرت  
 دستگیر حال او گردد بلکه همه جاذمت و ملامت او کند و وی بیسج با صفت ایمان و عنوان اسلام  
 مذکور شده الا درین آیت که میفرماید حَتَّىٰ اِذَا ذُكِّرَ لَا يَسْمَعُ فَاَلْفَتْهُ لَقَاءُ الْمَلٰٓئِكَةِ الَّذِیْنَ هُمْ  
 یَدْعُوْنَ اَنْزِلُوْا اَنْزِلْ وَاَنْتَ اَمِیْنُ الْمُسْلِمِیْنَ سیاق و سباق این آیت نیز مبتدا ل غیر مخفی نخواهد بود  
 که چگونه است ظاهر ادوی این سخن و آن است که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عتو و عسلو  
 کفر و رزید و معوی و مارون علیه السلام و ریح وی و قوم وی و ممالک و ممالکیم کردند تا دم آخر  
 که از حیات مایوس شد و شاه و عذاب الهی کرد و زبان داد اسلام داد و فرمان شد که اکنون  
 ایمان و اسلام چنانچه دارد که عنان چستیار از دست رفتند و چاه فاندان همه کفر و فساد تو بجا  
 رفت امر و تتراد و دنیا به فضیلت و رسوا کنیم و موده ترا از قعر دریا برآیم و تماشاگاه کنیم محل عبرت  
 عالیان سازیم تا بمانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با حسد و رسول خدا فضیلت و  
 رسولی است و دنیا و آخرت چنانکه فرمود فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ نَكَالًا لِّلْاٰخِرَةِ وَاَلَدُّ اِلٰی فِیْ ذٰلِكَ لَعِبَادَةٌ  
 لِّمَنِ یَحْشٰی وَاَنَّهُ امْرَاةٌ فَمَنْ غَفَلَ عَنْ غَفَلَ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبَادَةٌ لِّمَنِ یَحْشٰی وَاَنَّهُ امْرَاةٌ فَمَنْ غَفَلَ عَنْ غَفَلَ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبَادَةٌ  
 آبی در وی آن بود که معوی علیه السلام باین گمان از دست ظلم خلاص شود و بملک نگر و چنانکه

اطفال دیگر را سیکر این جیل و فریب بود از آسیه رضی در استخلاص موسی علیه السلام از دست اهل الم  
باطل و بی برعاقبت حال وی علیه السلام بفر است یا الهام آبی و عاقبت حال و غایت کار اقطاع  
وی خود است که فرموده انقطع الی فرعون لیکون کله عدا و حوزا نا اهر آن است که حقیقت  
عدوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبر یا مسلمان دشمن نبود اگر گویند که مقتو  
عداوتی است که در حال حیات و اشتیاق گویم پس قره عین بودن نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم  
قرآن میماید این است و الله اعلم باقی و قریب نیست وی در احادیث و اجماع است از صحابه و تابعین و  
علمای مجتهدین و شایخ متقدمین و متاخرین کمال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت و احادیث  
و مقتضای آثار ائمه ائمه و اسلام و حسن خاسته بود این همه مشهور و ضرب اشل کفر و طعن انفس  
روایتی که چون اقبال لعین در غرزه بدرگشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودات فرعون بنده  
الادیه اگر فرعون ظاهر و مظهر از عالم نفی تشبیه اقبال لعین که با قطع اهل جهنم است و دست نبودی مگر آنکه  
گویند تشبیه باعتبار عتو و استکباری است که در حال حیات داشت و لیکن گوئیم در زبان لغت  
و عرف دین هیچ جایگاه است که یکی را بعد از صحت توبه چون اسلام باعتبار حال سابق که در کفر و  
عصیان داشت مثل سزا و تشبیه بگرداند لای الا یان بطل ماقبل و چندین از موسای قریش  
که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسر میبردند و آخر ایمان آوردند و بایان رفتند  
هرگز در شیخ باعتبار حال سابق نیست و تشیع ایشان مذکور نشده خصوصاً قرآن مجید که  
باین کثرت و اشتها و تعلیظ و تشیع که درباره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از شایخ  
طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نگرده مگر شیخ محی الدین بن عربی و کتاب فصوص و این قول  
یا مبنی است بر قبول ایمان باس و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا نفی باس از فرعون یقین  
است که حالت او را که عرق حالت باس و طلول موت است بخلاف سبای غرق که آن را او را که  
عرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی باس از وی از برای اثبات ایمان  
فاوه ندارد و ایشان نیز در فتوحات کیه او را غایت تشیع و اشد تکفیر کرده اند و فتوحات میگویند

که در پنج رتبه و درجات است یعنی باشد از بعضی دور که از درجات او هست که برای اهل عقود و استیلا  
 بر حضرت رب لغزت که باشد و غلط انواع کفر است آفریده اند مثل منوعون و اشباه او اما درین  
 کتاب یعنی مقصود یزخلاف آن گفته است میگویند که انجیب مقصود بیان محتمل آیت متلانی  
 است حتی ازا که الفرق قال آمنت الایه نه تحقیق مذہب و معتقد ایشان همان است که در  
 فتوحات بیان کردند و الله اعلم بر تقدیری که مذہب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر را چگونه  
 عقد قلب بدان صورت بنده باد بهر ذوالافت اجماع قائم است که دلیل قطعی است از دلائل شرعی اینجا  
 خل حیرت غایت کار تغافل و اغماض است و کلفت در توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضای اجماع  
 نه آمل قول ایشان لمصادوم و معاض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین مذہب گیند  
 و اعتقاد کنند و دیگر هم با دفنار و ندر چنانچه از جمله اهل زمان مشاهده می افتد نفوذ باشد در خل  
 و ازل آخر عصمت و غیر بنیاد نیست اگر خطای در جهاد و در وجه نقصان دارد چندین ائمه مذہب  
 که معتقدان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین با خطا و در جهاد کرده اند اگر در یک سلسله ایشان  
 نیز خطا رود چه شود حیرت در آن است که با وجود اتفاق و اجماع است یزخلاف آن حسیب و یقین  
 بفرموده که از چگونگی حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سایر مذہب بران  
 ذات وقف است بگو که دلیل بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع او اهل از  
 اهل فتوی و جهاد و ایشان این مورد بهتر است و با احتیاط نزدیک تر اگر گویند که ایشان از ارباب  
 اکتاف و یقین اند و پیروان حقائق و وقایع و معارف و مواهب ایشان بطور آمده است  
 که با وجود آن خطا در سلسله شری اسکان ندارد و هر چه ایشان دین کتاب گفته اند بی تفاوت  
 و زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم این حکایت دیگر است  
 انجام نمی توان زد و الله اعلم بحقیقه الحال حقائق و معارف ایشان بحال خود است که اجمال  
 است که در انجام زند مقائق و احوال و مواهب ایشان هیچی که در سلسله سابقه تقریر کرده شد  
 مسلم است این سلسله فقهی است سخن در وی از راه قیاس و دلیل رود و این قدر معلوم است

که آدمی از سهو و سبایان خالی نیست غیر اینها صلوات الله علیه بر خطا و غلطی مسموم نه از شیخ و فرقی  
 میگوید و تابان ایشان هر آن را نقل می کنند که در قرآن مجید آیتی در خط و عذاب واقع شده  
 است اگر هست و خط و نار است و دخول نار است که عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود  
 این نباشد و حال آنکه چنین جاد در قرآن مجید واقع شده است در سوره بایده و سیر ما یرونی العذاب  
 هم خالده و در سوره فرقان میگوید و غیله فیهم ما ناپس ما کنایت در فیه راجع لعذاب است و در  
 سوره الم تنزیل اسجد و ذو قوا عذاب اکسند و در سوره زخرف ان العجین فی عذاب جهنم خالده  
 با وجود آن علم و کمال متبع که ایشان دارند این غیر سهو چه باشد و الله اعلم و با جمله الضیحت آن است  
 که در مقدمات و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود  
 حضوصاً در اداء اتفاق و اجماع و در آداب و احکام تابع مشایخ باید بود چون علین و اعتقاد ایشان  
 باید داشت و توحید و تطبیق کلام ایشان با کلام علماء و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و عبادات  
 قدم سحری باید نهاد و کار کرد اگر استعدا کامل است و میت صادق و مجاهد قوی آنچه از احوال  
 مواجبه و انوار کشف و یقین است خود پر تو خواند نه سخت و از تقوه و تکلف و تعلیم درین باب  
 ملاحظه باید کرد و حتماً باید نمود و الله الموفق و نقنا الله و ایاکم لما یحب و یشی شیخ ابن حجر  
 مکی ماضی در کتاب زوایر ذکر کرده است که علمای است و مجتهدین ازین آیت یعنی قول و  
 سبحانه تعالی فلم ینفعهم ایاهم لما لا و اباسنا اجتمع کرده اند بر کفر منکر و بر تقدیر  
 منزل شک نیست و اعتقاد اجماع بر آنکه ایمان با عدم ایمان بر رسول وی صحیح و منبر  
 نباشد پس بر تقدیر تسلیم محبت ایمان فرعون باشد تعالی ایمان وی مبوسنی علیه السلام بود  
 نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافر نه را با  
 بگوید اشهد ان لا اله الا الذی امننت به المسلمون من نکر و تا نگوی و ان محمداً رسول الله  
 و اگر گویند که سحر فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام نکرده و با وجود آن ایمان ایشان  
 مقبول افتاد و ابش است که ممنوع که سحر تعرض بدان نکرده هرگاه که گفتند آما رب العالمین

رب موسی و هرون و منن اضافت بر رب موسی و هرون ایان بوی نه جو دیانت بجلان قول منبر عون  
 که گفت الذی انت بهنبر ابراهیم یا آنکه ایان بحو ایان بکند و حو زات موسی است و ایان بحو رسول  
 عین ایان بر رسول است پس ایشان مسدود ایان بوی آورد نه بجلان فرعون که در کلام وی اسلام  
 ایان بوی علیه السلام مذکور شده و نه بصریح و نه باشارت بلکه ذکر فی اسرار ایل نه موسی با وجود آنکه  
 رسول اوست اشارت شده با آنکه وی هنوز نبوی مکه فرستاد و اگر گویند که در بعضی صوفیه نقل کرده  
 اند که ایان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد جوایشان آنکه  
 بر تقدیر تیمم نقل این سخن از صوفیه اهل جهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و  
 مخالفت ایشان منع التقاد اجماع کند بر او وارد نشود و بر قول ما با اعتقاد اجماع است بر کفر فرعون  
 مگر گفته نیز اگر میگوئیم که حکم با کفر فرعون نه تنها از جهت عدم استبصار ایان باس است بلکه از جهت  
 عدم استبصار ایان اوست بانه تعالی بحیث عدم ایان وی بر رسول وی موسی و اگر گویند که این بی  
 بصیرت ایان منطوری قائل شده و ایان منبر عون فته است جوایشان آنکه این سخن از ابن محی العزلی  
 مسلم و قرینیت و عصمت از خطا مخصوص با نبیاء است و آیت قرآن و حدیث صحیح هیچ اند و در بیان  
 ایان باس و بطلان وجود آیت و حدیث الثقات بتلویل کسی نتواند کرد و تفسیر ائمه از صحابه و تابعین و مجتهدین  
 که بطلان ایشان از بهلوفقت حدیث و اجماع کفایت میکند و مقصود ما چون ثابت و واضح گشت که ایان  
 باس صحیح نیست ثابت شد که ایان فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایان باس  
 صحیح است عدم محبت ایان فرعون باقی است از جهت عدم ایان او نبوی و هارون علیهما السلام  
 و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب نزو ابر باختصار و تلخیص و الله اعلم و هو الهادی بالهدی  
 و السیر و الصلوة و السلام علی السید الصادق المصدوق محمد و آله و صحابه و اتباعه اجمعین و التلخیص  
 لا ینفع العبد المؤمن من الایمان چون معلوم شد که اصل ایان تصدیق قلبی است و عمل جو اسرار  
 و اصل حقیقت ایان نیست الا در ایان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایان بی عمل نباشد  
 ولیکن بصفت نقصان و نقصان شی را در حقیقتش خارج نگردد بلکه از کمالاتش برآید پس از کتاب

گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کمال برآورد و تا مثل ایمان گناهکاری و بدکرداری بنده را کافر نگرداند بلکه باقی  
و ماضی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمان بردار و آن مومن کمال بود و دما می و بدکردار و آن مومن  
نامقص باشد و اسحاق ائمه مومن و ورور خطاب لمائی و حبساری احکام مسلمانان بر فاسق و کفاری  
در کتاب و سنت بسیار آمده است و محمداً رسول خدا و ان الله علیهم جمیع حیزب از فاسقان و گناهکاران  
ناز میسر کردند و در مقابل مسلمانان دین شان می نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکرد و  
پس معلوم شد که فاسقان و گناهکاران حجاج از دایره اسلام نیستند و گناه دو قسم است کبیره و  
صغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعیدی و آمده  
چنانچه خون ناحق کردن و زنا کردن و لو آلت کردن و زن پارسا را که در جلا مقدمه می و کرده باشد  
و شتم زن را کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند گنجین و شکر کردن  
و مال میسیم ناحق خوردن و پیر و پادشاه مسلمانان را ناحق بختابیدن و در حرم که آنحضرت  
از کتاب آن دین مکان خرمین منع آمده است از کتاب کردن و شکر خوردن و دزدی کردن و شکر  
و هر چه میسر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بخورج دادن و بی عذر گواهی پوشیدن  
در روزه ماه رمضان بی عذر شعی خوردن و نماز ناگه آمدن و نمازی وقت کردن و زکوة مال ندان  
و شکر در بیع خوردن و قطع جسم کردن و دکیل و وزن خیانت کردن و با مسلمانان ناحق محاربه  
کردن و شکر صحابه کردن و مال چشوت گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و آمر معروف و نهی منکر نمودن  
قدرت بران ترک دادن و قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و جان داری را با آتش سوختن و زن لرعی فرمانی  
مرد کردن و مرد را بر زن مسلک کردن و میان مرد و زن جنگی وائی انگندن و آئی علم و ملامت قرآن را نماند  
کردن و آواز مسخرت خدا ناهمید بودن و از حد اب او امین شدن این جمله را ملامت جلال الدین دوانی  
از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی طایفه زیاده بران نیز کرده اند و ضابطه  
است که هر چه در شرح بران وعیدی و آمده شده و یقین معلوم شده گناه کبیره است و گناه صغیره  
آنکه ندان چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از آن دشوار است و نه بهر

برای نوزاد فاسقان و کفاری

بیان گناه کبیره و صغیره و تقصیر آنرا

ضابطه برای بداند کبیره

مختار و مقتوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و هر بر صغیر و کبیره دیگر است و مترکب  
 گناه کبیره هر چند نقصان دین و ضعف ایمان موصوف است و لیکن با وجود آن مؤمن است و از نظر  
 اسلام خارج نه و نوارج ترکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذنب بوضوح بیست  
 و نوزده مقرر لافاسق نمومن است و نه کافر و این اول سلسله است که در دین مسلمانان بحسب اطلاق  
 مسلمانان حادث شده و ایشان تیر اول فقره اند که خسته و بنای مسلمانان انداخته و بر او متابعت  
 عقل و بهر تقدیر فلان هر خصوص را تغییر و تاویل کردند حدیث زلم الدین مذنبی باطل و از هر حیث  
 است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده و هو الذی خلقکم  
 فیکم کافر و متکرم مؤمن قسمی دیگر نیست بواقعیت ایشان قدر تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 آتشناخته است که در جنب توت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی منحل اند بمنی که حیات با کفر بود  
 گناهات بر ایمان نیز غالب نیاید هرگز نکند الا کمال ایمان را اگر از هر طریق استحصال و استخفاف  
 بود یعنی حرام را حلال دانند و گناه را سبک پندارند و این خود عین کفر است و منافی تصدیق و لیکن اگر  
 مسلم را حرام دانند و گناه را گناه اعتقاد کنند و لیکن بکم شریعت و غلبه شهوت بغض و کافر و کور را این  
 منافات ندارد و بالتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده  
 و لیکن جراح و اعضای او و بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتی که متعارف باشد با خوف عذاب و سبب  
 مغفرت و عزم توبه و با وجود این ضرر و بناید بود که شوی گناه صفائی قلب تا زنی ایمان را چنان  
 برد که نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیکر رجا ز کفر نزدیک سارد  
 و اگر عادت شود و دوم پیر و دشمنی که در ورطه کفر تنگیند و در تجربه است که چون گناه زنده صاور گردد و  
 سیاه بر دل وی نشیند و اگر تو بکنند بحال صلی باز آید و الا آن سیاهی شیعیه نیز  
 و صفی دل را تمام در گیر و اگر همچنین ظلمت معاصی مترکم و متواتر گردد و خطیات و سیئات عظامه  
 کند و سیاهی سوزی دل در رود دیگر قبیل ایمان و استماع سخن حق را چنان مانده و ختم و طبع  
 و دین که گویند این است کلامی بر این علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم اشارت بر این

شعری که در صفاتی غلبه اتمام و نشان گذارد



است پس محبت اگر چه یون را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آنرا بفرگشت حاصل  
سلامت در وقوف بر حضوری است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سر جمع کند و خرقه که سرعوت  
شود و مکانی که در سراج را بوی پناه گیرد و تجا و زاهد ضرورت نبوده و مباحات کشته و توسعه و مباحات  
بوقوع در شجاعت و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات باز کما بمحضرت رساند اینجا سر حد اسلام تمام شد  
از ان طرف دیگر در کفر است لغوه بانه من ذلک و باطل را ترقی و تنزل بجانب کمال و نقصان  
باین طریق رود اول ایمان و واجبات و حسن و فوایل و استقامت و ثباتی ضرورت مباح  
و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست و الله الهادی و اهل الکتاب  
من اللّٰه منین لا یجحدون فی الدنیا و الاخری غیر توحید چون بنده بارتکاب کبیره کافر نگردد و آیات  
و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش و دوزخ مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناه  
و مرتکبان کبار عیشیه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم روزه نیست گناه که قادر حکیم جل شانه خواهد  
ایشان را در دوزخ بار و پاک گرداند باز شان بهشت در آرد و تا ابد الا با د از اینجا بیرون نیایند و اما  
حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابو هریره آورده است گفته است بعضی از عصاة  
در دوزخ ساعی میشن نباشد بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و در ایزترین مدت است  
عصاة در آن قرار دهد دنیا بود که هفت هزار سال است لغوه بانه من ذلک و این ابی حاتم و ابن ابی  
مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا یغفل ان یشکر به و یغفر لادن ذلک من  
یشکر حتی سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک را یعنی کفر هرگز بخشد باقی در مشیت او است  
از عصاة و کبار توبه بوی توبه هر کس را خوا بخت و هر کس را خوا به بگیرد لیعلل الله ما یشاء و حکم ما یرید  
پس حال کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مؤمن و کافر و مؤمن دو قسم است مطیع و صی و صی  
نیز دو قسم بود تابع و غیر تابع کافر مقلد است و در نار اجماع و مطیع و تابع مخلد نه در جنّت بالاتفاق  
و عاصی غیر تابع در مشیت پروردگار تعالی است اگر خوا به بقدر محبت عذابش کند و بدو دوزخ فرستد باز  
حسنی بکند و بهشتش در آرد و اگر خوا به عفویش کند شفاعت یا بی شفاعت و بی سابقه عذاب نیست

بِعَذَابِ مَنْ يَشَاءُ وَلَظِيفٌ لِّمَنْ يَشَاءُ اِنْ يَشَاءُ اَنْ يُوَفِّيَهُمْ اَمْرًا يَدْعُوا بِهٖ فَيُخْرِجَهُمْ مِنْهَا يَخْتَارُ  
 آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک بآن حدیث است که الله تعالی بنده را در حضرتش ایستاده  
 کند و او را بر تائید اعمالش واقع کرد و اندلیس به بنده که در آن بنده سیئات چیز می نیست و بر شپت نام  
 که بجانب خلاق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش  
 از نظر انبیا مستور مانده پس بفرماید وی سبحانه تعالی ای بنده مومن در دنیا گناهایان ترا پوشیدیم  
 و هر وقت از من زیدم و دیگر به شپت رو که تا به جای تو آن است و این همه بحکم است تعالی عقل را بخیا  
 منعی نیست که گوید که چه اگر نبخش و چرا کی را بخش و دیگری را بگیرد و یقول الله ما یشاء و یحکم ما یشاء  
 پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و وعید تواند که خلاف کند این معنی کرم  
 اوست عادت که بیان این است اگر وعده افهام و احسان کند البته وفا کند که اگر کرم اذ او وعده وفا  
 و اگر بقرعه عذاب تبرسانند بوجدیاری بعضی بر این اند که خلاف در وعده و وعید او قطعاً نرود و الا  
 کذب جبار و لازم آید تعالی عن ذلک جوالبش آن است که بقرینه مقتضای کرم و اجبار وعید شرط  
 مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بدان نکرده باشد و خبر وعده تمام مقضیا باشد و آیات و احادیث  
 که در اینجا تصریح به شیت و وقوع یافته است نیز قرینه آن تواند بود یا خود را از جبار وعید استحقاق  
 عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اجبار پس کذب و تبدل  
 لازم نیاید فافهم و الله الموفق و هو اعلم بحجوز العقاب علی الصغیرة چون او ای که گناهایان در مشیت  
 پروردگار ماند و میفرمود نیز گناه است مواخذه و عقاب بر آن نیز جایز باشد و الله تعالی ارسل  
 من البشالی البشیر و البشیرین و منذرین و منذرین الناس ما یحتاجون الیه من امر الدنیا و الدین و الاخره  
 تعالی سبب چیز واجب نباشد به معنی آنکه در فعلی از افعال مجبار و مضطر گردد زیرا که وی تعالی فاعل  
 مختار است هر چه کند با ارادت و اختیار کند نه بضرورت و مضطر او به معنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن  
 بروی زیرا که عقل محکوم است نه حاکم لآنکه وی تعالی بفضل و کرم و ارفقت و رحمت خود چیزی را  
 چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشند مثل رزق دادن

بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه و جواب  
 است بلکه اجرای سنت و عادت است که بفضل عظیم خودی گسترده و چون عامه خلق را استعداد و قابلیت  
 استفاضة از جناب تقدس بواسطه حقوق و انفسال ملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزیده و مسلم  
 ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدأ و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد  
 تا دعوت شان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل ایشان بیاموزند  
 و نیز وی تعالی شہستی آفرید و در خنجر و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و در دوزخ را محل بدکاران و عفت  
 کارها که بهشت رساند و از دوزخ بازدارد و بحر عقل ممکن نبود پس انبیاء را برگزید تا آن کارها را بحسب  
 تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را محبتی و عذری نماید چنانچه خداوند متعالی که انبیا  
 حجت بعد الوسل و قول تعالی و اما ادسلناک اللاحه للعالمین و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم  
 ارضی و سماوی و کمالات علمی و علمی بواسطه حضرت انبیا خلق رسیده است مبدأ و منبع علم بر وی  
 آسانی نیست و مانند علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از آنجا نمایند و از آن سرچشمه آب خورند و قوت  
 که اقیاس و جهت و ریاضات و مجاہدت چیزی چیز بدان بیفزایند و آن را شرح و تفسیر کنند و تقریر  
 و تحریر نمایند سبب مخالفت و مباینت بعضی علوم بشرائع آن تواند بود که چون سنت الهی و حکمت  
 بالغذوی بر نسخ شریائع و تبدیل ادیان رفته است گردی بر شریعت اولی و دین سابق مانند  
 براه متابعت پیغمبر لاحق تر رفتند و فرقه دیگر به تکلف و تصحیف چیز بدان افزودند و تغییرات دادند و  
 جماعه دیگر تیرا شدند که حکم عقل بود الفضول و اوام و خیالات باطله جل از هدایات و ابایل بر وی گما  
 آورده و ابواب قیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بحد و ریاضت و استدلالات  
 بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلم و تلقی از مشایخ و اساتذہ که نقل علوم و رواة اخبار انبیا اند ایجاد  
 علوم کرده اند در رعایت بعد است طریق تحقیق علم تکلم است باقی فہم و استنباط است چنانچه در مذہب  
 آمده است انما العلم بالتعلم و العلم بالتعلم اشارت می کند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق و تعلیم و تدوین  
 و تعلیق است و ایدہم للہ بالبحرین الباقی و الایات الساطعة المعینة للیقین چون ہر دعوی را

برائی بایه و هر می را دلیلی انبیا صلوات الله علیهم جمعین کرد و دعوی رسالت و صفات می کنند میان  
 پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عاداتی  
 که بر دست مدعی نبوت بروفق و دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از ایشان مثل آن عجز آید خارق  
 عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با سبب و وابسته ساخته است و سنت الهی بر آن فرسته که  
 آن امر را بی آن سبب ایجاب نکند این معنی عادت است و گاهی بقدرت خود خرق این عادت  
 کند و آن را بی سبب بر دست رسول خود پیدا آورد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است  
 نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نیاشد و دلالت معجزه بر صدق نبی  
 یقینی است و نزد مشاهد معجزه بی همتا عالم اصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره  
 گردد و مجال انکار بر وی تنگ آید این خاصیت نفس است و حیثیت اوست و چون دعوی باین بود  
 برهان نیز برانده او آید چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود  
 نماند و عثمان جستیار از دست رعد و خلاف دلائل عقلیه لفظیه که گری چند است که در رشته خیال و با  
 هو افتاده و البته از اهرام خشم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را  
 بر نه بند و چنانکه از دلائل ظلام و فلسفیات ظاهری گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او سبب  
 بعثت عناد و نایقه شقاوت ازلی نباشد و اول الانبیاء آدم علیه السلام و اخوه محمد صلی الله  
 علیه و سلم اول پیغمبران آدم است علیه الصلوٰه و السلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم لقول تعالی و لکن دعوی الله و خاتمه المنبیین چون مقصود از نبوت آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اکمال دین و تمیم مکارم اخلاق بود و بعد از حصول این مقصود بر وجه تمام و کمال  
 بعد از وی جستیا ج بر پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و ثاغای او که حاملان و محافظان ملت او میشد  
 کفایت بود و الا و لی ان لاهیین علیهم السلام بایه که در تمیم انبیا صلوات الله علیهم اقتضای بر عدد  
 معین نمانند اگر چه بعضی احادیث و قوی یافته که تمامه انبیا یک ملک و بیت و چهار هزار اند زیرا که  
 و قرآن مجید میفرماید مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ مِمَّنْ فَرَّادَتْهُ لَعْنَتُنَا

بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و توانی که این خبر در یک وقتی باشد  
بعد از آن گفته باشد اگر چه بعضی کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاطا در ابهام و اجمال است و الله اعلم  
و دیگر بدانکه در نبوت و اقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی  
مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است  
و بعضی او را از ملائکه دارند این سخن در نهایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آن است  
که نام وی اسکندر است و عبداله و مرزبان و مرزنی و همرس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن  
فیقوس رومی است و صاحب خضر است که طلب چشمه آب حیات کرد و نیافت و اسکندریونانی دیگر است  
که صاحب اسطوخار و اولاد یونان بن یافت بن فوح است که اقیل و الله اعلم و دو اقرنین بقول  
اکثر در زمان ابراهیم خلیل اله بود و بقولی بعد از موسی هم و بقولی ابن عبد الحق که از ائمه علمای حدیث  
و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا در مشرق تا مغرب بودند و اند  
دو مسلمان یکی سلیمان و دیگری دو اقرنین و دو کافر نمرود و نخبث نفر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد  
خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بزرگ و اقرنین اقوال است قول و ب بن منبه  
آن است که وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یا روم و فارس  
روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وی دو کیسوس گنبد داشت از انبخت او را دو اقرنین می گفتند  
و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولی وی دو قرن پادشاهی کرد و در وی از  
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه وجهه آن است که در جهاد بر دو جانب سر وی زخم رسیده از انبخت او  
اقرنین گفته اند از این کوا که از اصحاب علی رضی الله عنه بود پرسیدند که دو اقرنین چه بود گفت لاهودی  
صلح بود که بر جانب راست سر وی در طاعت خدا زخمی رسیده و بر دوق قالی او را باز زنده گردانید  
پس یک جانب چپ وی زخمی رسیده و بر دو بازنده شد از آن باز نام او دو اقرنین می گفتند و بعضی  
گویند که وی در خواب دید که بافتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او گرفته است و این خواب را با قوم  
خود باز گفت تا شش و اقرنین کردند و الله اعلم و در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام

در کتاب  
تکمیل  
بیان

بیان شاهان و سلاطین

در کتاب  
تکمیل  
بیان

و تقبولى ابن خالادوى بود تير اخلاق است صحيح آن است که دوى سکیم دوى بود و تقبولى بنیینه بود آورده  
 اند که دوى هنر ایزد پیر بخصیست کرده و ملت نموده بود و از ابن عباس منقول است که نعمان بنی نبود و ملک نبود  
 نبده سیاهی بود که گوشت پیر این حق تعالی او را برگزیده و حکمت و قنوت و عقل داد و در کتاب  
 خود ذکر دوى کرده اما حضرت علی السلام اصح آن است که دوى بنی است و محم و محبوب از البصار و تار و زینت  
 باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضی پیرانند که دوى ولى است و اما قول بانکه دوى ملک است  
 باطل است و دوى تقبولى جا به پیر اهل علم و صلاح زنده است و دوى نمیرد تا قرآن برداشته نشود و فقط  
 ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آن است که دوى بنی است و خوا دوى نیز موافق آن گفت و  
 و تطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که حضرت فتح خاک و کسرها و کسرها و سکون خدا نام او لیان بن  
 ملکمان است و بعضی گویند که دوى سپر فرعون است و این قول بابت غریب است و نادور بعضی گویند  
 که ابن مالک است که برادر لایس بود و بعضی گویند که سپر صلیب آدم علیه السلام است و الله اعلم و باجملة انباء  
 شایع و صوفیه و تقبولى جا به پیر طاهر در حیات است و باجملة او محمد بنی مثل امام بخاری و ابن المبارک  
 و عربی و ابن جوزی الحاکم حیات دوى کنند و تنی و ترک بنکران بآن حدیث است که آن حضرت قریب  
 زمان رحلت خود فرمود که پنج خانداری که بروی زمین است بعد از صد سال باقی نماند این را تا وایلات  
 است و ملاقات او مراد لیا و الله الشہرت رسیده است و دوى آنحضرت ملاقات کرده و بتبذیرت احباب  
 بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و قول آنحضرت لکان الخضر حیا لوالدنی پیش از ملاقات  
 بود و بنای این لازم بر عرف و عادت است و دوى نقل احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی  
 مشایخ آن را زوى شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و سارا و باجره و او ام موسی و نام او یوحنا بنده  
 علیه السلام تیر قولى آمده است و صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن  
 مجید میفرماید و ما دلسنا من قبلک الا ذجالا فحی الهم اگر چنانست و حى یا ذکر با نبیا بنی انسانی  
 و ذکر است واقع شده باشد اما از آنجا جزم نبوت نتوان کرد و مراد از حى اعلام و الهام است چنانچه  
 فرموده است و اوحى ذک الی الخضر و ذکر با نبیا از جهت تشریف و اگر ام است و الله اعلم

و بعضی گویند که دوى سپر فرعون است



محمد نزاری میگوید که هر که در حیات بوی تولد و ترک جویند بعد از تولدش تیر توان بست و این سخن موافق  
دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدالات احوال و اجتماع ملایمات است و تصرف در حیات و بعد از  
حیات روح است نه بدن و تصرف تحقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فانی الله و بقا بعد است و این است  
بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابل روح زایر بار و احراز و موجب انکاس است  
انوار و سرشار شود و در رنگ مقابل امارت بر است و اولیا را بدان کلمه به مثالی نیز بود که بدان ظهور نمایند  
و آمد و شایه اهلان کنند و منکران را دلیل و برهان برانکار آن نیست یکی از شایع گفته است که چارکس از  
اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بشیر از آن جمله شیخ معروف  
کرمی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شنیده و شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا فرستاد  
در سوره دیگر تبیین ذکر آن تقریباً گفته از آن در کتاب خدایا قلبوب لی دیار المحبوب که بیان  
احوال مذمیه نموده می کند نیز مذکور شده است و الله اعلم و افضل الا بذیه محمد صلی الله علیه و  
الله و سلم ثبوت نبوت آنحضرت معجزات باهره و آیات سالحه است که بتواتر منقول شده و بهر چیزی  
سخن مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آن حضرت را معجزات از هر جنس بود و فسر او آن بود  
و از اینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که  
در قوت مقدس بنیای سابق موعود در ذرات شرف او باز یافتها موجود بود و آنچه خوان همه از این  
قوتها داری و چنانچه فرمود انا سید ولد آدم و اخو ولد آدم و نبی اکرم در عرف نبی الفخ انسان آید  
تا آدم تیر در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و من دون تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و صریح تر است  
نفیست بعد از آن حضرت بزرگوار ابراهیم خلیل الله راست و بعد از وی موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم  
اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر مجاهد ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات و  
صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که از صفات الهی و کلام قدیم است عز و علا باقی است بر هر دو  
و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده اند و گفته اند که شتند لافعل متواتر کرد حکم مشاهده است از آنها باقی است  
و واضح بر این و بینات بر صدق آنحضرت و قرانیت قرآن این آیت است که بر ملا بر روی قاضی

شیخ نیکوکار تبریزی



و بلغای تفریش که افصح فصای عرب و الاخصاص دین و اشد عدای سید المرسلین بودند برخواستند و ان کنتم فی  
دیب ممانون علی عبدنا فانما اصبحتن من مثله بظاهر جنب لفظ و کلام ایشان بود و بیانگ دعوی ایشان  
و فصاحت و بلاغت بفلک بر میرفت و لکن المعجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنب آن شد چنانکه  
معجزات پیغمبران از جنب آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب  
در زمان عیسی علیهما السلام و بر وجه ان عیب و اثبات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و همت  
نهالاک داشتند چنانکه یکی از ایشان سوره یا آیتی مثل آن نیاورد و کار از پیش نبرد و اول بحث خود همین بود  
و احتیاج جنگ و جمل و محاربه و قتال نبود قدرت مگر که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان  
نزد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی از قدرت نشد که کلمه چند برسم تو است لبست و کلامی مثل  
قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمی گذرد نقل است که چون سوره اخرا با سوره دیگر که اول آیات  
قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصای عرب که در باب سخن تعصب و تفاخر داشتند  
آن را نیز بر در کعبه میاویختند دیگر هر که نظر بروی می افتاد و در مناسبت کلام و طرز سخن می نگریست چنان  
میگشت و اظهار میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی ماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است  
قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت با بهره الهی صرف  
هست ایشان از معارضه آن سیکرد و همی برد بان ایشان نهاد و نگذاشت که قرآن بگرد و از ان الهی  
دور زند اصل مقصود باین قدر نیز محال است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضه نیز  
اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرد و سخن توهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند  
بچه دلیل است که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود و حق آنست که هیچ کس از ماسوی الله قدرت  
بر اتیان مثل قرآن نیست الا آن چه شد مگر الهی دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود  
بیانگ مبنی میگوید بشنوی قل لئن اجتمعت الالسن و الجن علی ان یاتوا بمثلی هذا القرآن لایاتوا بمثله  
و لو کان بعدهم بعض ظلمید و دیگر سخن چیست و اگر بتبع سیر و صفات نمیند و شامل هر ضمیمه و اخلاق عظیمه و  
صلی الله علیه و سلم مکتبند به یقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پایت اعجاز و حسن نماز است صلی الله

علیه وآل سلم قطعه هر جلوه جمال تر از دیگر است و  
اعجاز حسن سخن نیست هتلیج

هر نغمه کمال تر از ساز دیگر است  
هر غزوه ز چشم تو اعجاز دیگر است

وهو مبعوث الی کلّه الخلق اجمعین وی صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است به کافه جن و انس لهذا  
او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود  
باز رفتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علماء عموم لعبت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت  
است صلی الله علیه وآله وسلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند و امام فاضله حکایت  
نباشته که رسول از پیغمبر یا از مادی که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه از جن جن پیغمبری مبعوث نشده  
و در قرآن مجید نقل از جن میکنند که می گفتند اناسمعا کتابا انزل من بعد موسى یهد الی الحق و الی صراط  
مستقیم ظاهر این آیت که مرید آن است که ایشان مؤمن بشریت موسی و مهدی بهدایت وی بودند پس آنچ  
مخصوص آنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافه نموده چنانکه آنحضرت را  
صلی الله علیه وآله وسلم بلکه ایشان بسامع کتاب بعد و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکرده باشند قال السیوطی  
هذه المذهب الیه الضحاک وهو الظاهر المتعلی و بقول شاذ از بعضی علماء اثبت و رسالت آنحضرت  
چنانکه از غیر شافل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است تمامه اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمله  
و نباتات و حیوانات و مرئی و مکمل ذرایر موجودات و سایر کمونات است و اهل علم اجمار و جمده اشجار  
بر روی و شهادت حیوانات بر اثباتش چسپت غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و بصیت  
از ایشان سر بر زنند و از لواقی اقسام جزایمان و اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دالات نفس قرآن و مسا  
از سنان الا حجة للعالمین نیز هم بران است چه یا و لون درین صیغه بر تحقیقش نیست چنانکه در رب  
العالمین و مع لجمه فی الیقظة لخصه الی السماء فخر الی ما شاء الله تعالی حق امتحان ایمان و یقین  
قضیه معراج است که در ساعت الحیف در بیداری کسب شرف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا اعدای  
آن حکایات و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیح و اقصا شده و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم ال  
و روحانیات شود که از تحقیق حجت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان

کرده اند و ایمان آن است که بجهوشنیدن آن خبر کمالی توقف بر تحقیق و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلبان  
 بدان راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خودیابی دیگر است و اگر  
 خاصگان در گاه از اهل معرفت و تجردان از طبایب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرست  
 لقو و کلفت تامل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توانان است آن بکر را رضی الله عنه  
 صدیق از ان روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و چندانی از مسلمانان  
 درین واقعه و شکفتاد و نبیره از انداختند و ایمان آوردن وی رضی الله عنه در اول کار بی سبزه و طلب  
 دلیل تیر ازین باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات سالح بود وی بطلب پیش نیامد و توقیفی ننمود چون گفت  
 صلی الله علیه و آله و سلم معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند بالعقی احباب جواب بگفت  
 حقیقت داد و با دیگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد از اینجا معلوم  
 میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت کشف اسرار نیست سخن کی است و لیکن تفاوت در لفظ و عبارت است  
 و حق آن است که وی صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را چشم مردم و مجوس و صحابه برین اندوالات دیدن بدید و دل  
 در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است و العظم  
 و امتد خیرا له هم است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین است چنانکه وی مقته و بهتر پیغمبران  
 است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس و قد  
 آمده است که ت عمر و قبا ی شما نسبت بزمان بقا و اعمار هم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و با وجود آن که  
 همان شب تیر از ایشان دهند و قصه حال شما نسبت بایم و دواضری علم آن دارد که مدی سکه کس جبر گرفت کی را  
 بر علی که از صبح تا نصف نماز کند قیامی تعیین کرد و دیگر را از نصف نماز تا وقت عصر نیز قیامی قرار داد و دیگر  
 را از وقت عصر تا مغرب و قیامی کرد چون شام درآمد وقت هجرت دادن شد بآن دو طایفه اول یگان  
 یگان قیامی داد و باین دیگر و قیامی اطلس آن دو گروه منسوب آمدند و نزاع کردند که آخرین تفاوت  
 چیست بآنکه عمل با بیشتر اجرت باشد کمتر گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم و ادم باقی فضل من  
 است هر که را خواهم بدو هم اول اشارت بحال پیوست و ثانی به نصاری و ثالث باین امت موحده منقوره

و در فضائل و کثرت ثواب این است متقدم و شایسته احادیث بسیار آمده است بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حقائق و دقائق و عجایب و غرائب که از افراد این است بطور آمده است این پنج استی فیهو رنیا و و بذلها هر و شریعت الکل الشرائع و دیده ناسخ اکیان شریعت محمدی کامل تر و جامع تر شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل بود و لایسم بعد از او دینی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بعثت که استم مکام که اختلاف اشارت بدان است شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل نفس و تحکیم طبایع و منع غنائیم و تعیل عصبانیا و انان است و موسی علیه السلام تیر و عظمت و مهیبت و شدت و غضب و طیش اعدای دین بر تیریه بود که بحکیم اسباب نظر طلعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام نبات نظر طلعت و رفیع و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی و بالی و قتالی نبود بلکه قتال بر ایشان سلام بود و کلامی از بحبیل نقل کرده اند که ترجمایش این است که هر که بر یک خساره تو طپا بخورد تو خساره دیگر پیش روی نه و هر که گوشه جانم تو دوست زند تو در دای خود را بوی خوش و هر که با تو یک میل تخیر تو کند تا دو میل با وی برود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اتم ظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسی فرموده است انا الضعوف العقول فرمودن همیشه در خنده باشم و در عین خنده شده کمال جامعیت این است

### بیت

نخنده نمکن دل بری و جان بخشی | تبارک الله آنچه خنده و چرب لب است

تو را تعالی و بحبل الهم الطیبات و یحییهم علیهم الخیال نیز اشارت بعد از آن و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بعد از متع سیر و شام و معرفت احوال آنحضرت و وضع شرائع و احکام وی صلی الله علیه و آله و سلم منکشف گرد و با الله التوفیق و اصحابه خیار الاثمه و اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین فایز و همتر و بهتر از باقی است اندک ایشان را پروردگار تعالی برای محبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و اختیار نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این ملت عظمی بایشان کرد قال الله تعالی و کافوا

احق بها و اهلها و ان الله بكل شئ عليم چنين اخبار را در مرقع و فضل ایشان واقع شده است  
 که بنظر دران سبب نموده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب انداز سائر است فرموده است که اگر کسی از شما مقدار  
 جبل مسدود را در راه خدا انفاق کند به نيم پايانه بگویم که از ایشان کند بر بری نکند و حدیث خیر القرون  
 قوی نیز از دلائل این معاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود که دلیل واضح تر ازین که بواسطه جمال مصطفی  
 راضی الله علیه و آله و سلم دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی واسطه با وی  
 بنی آلهی خالص گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و محابی نمونی بود که آنحضرت را در میان دیده و از دنیا  
 با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شکر کرده اند که مصاحبت و محالست وی با آنحضرت  
 ممتد بود و در جهاد و غزوات و در خدمت وی حاضر شده و قتل آن شش ماه داشته اند چنانکه که یک نظر دیده و  
 یک ساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب گویند و گویند خیریت و افضلیتی که مذکور شد مخصوص  
 باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمیع آنان است که این افضلیت آن را که یک نظر  
 بر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم انداخته نیز مثال است و محقیقت یک نظر جمال وی دیدن و یک  
 ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخلوات و ار  
 بعینات نه نماید و کشاید که افی قوت القلوب و در افضلیت صحاب نسبت بجمع است کسی که سخن کرده  
 ابوهریر بن عبدالبر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی  
 بیاید که در مرتبه با ایشان برابر جایگزین بود و بحديث مثل امتی کتلت المنط لا یددی اوله خیر و ام اخره مثل  
 کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش کی از ما که ایمان تو آورده ایم  
 و همراه تو جاهد کرده بهتر باشد فرمود قسم قوی که بعد از شما یابند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند  
 و این موردی از حدیث فرموده است که اگر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی  
 فاضله از ان نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران یومنون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر  
 کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تنگ بدین و منت مثل گرفتن انگشت روزان  
 باشد بهر که در آن زمان تنگ به سنت بود و هر وی مقدار اجر نیچاه کس باشد پرسیدند

یا رسول الله چنانکه ایشان را از موعود و اندک از شواهد مثال این احادیث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق  
و اعتبار همان است که جمهور علماء بر آنند و مراد باین خبریت که پسینان را ثابت کرده اند از وجه خاص است  
که ایمان یغیب باشد و لیکن فضل کل صحابه است و فضل حسینی با فضل کل منافات ندارد و مانا که خلا  
ابن عبد البر در صحابه چنانی مسلم است که یک نفر در آن اتفاق کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان نخستینان  
و انی آنحضرت اند و با وجود آن پیش فغنی و پیش مرتبه و پیش کرامتی با فضیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله  
علیه آله و سلم نزد اگر چه اولیا و ادر رحمت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم و الخلفاء اولاده فضل  
اک اصحاب چهار بار بعد از خلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم  
فاخرترین اصحاب و نزدیک ترین به ابائید و مناقب و محامد و سوابق و آثار ایشان در اسلام و این  
است که پیش یکی را از اصحاب با ایشان در آنجا شاکست و مسامحت نبود چنانکه بنظر در احادیث و  
اخبار و آثار روشن گردد و فضلهم علی قریب اختلافه و لا بد بلا فضیلت اکثریه انصواب بدانکه انجبا  
دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است بعد از او  
عمر فاروق بعد از وی عثمان و فالوین بعد از وی علی رضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این  
مسئله نزاع نیست و جماعت از اقلیایست و طریق ثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نیز و بعضی منصوص  
صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه  
همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام و دنیا و آخرت بر او موافقت  
و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صهیب مثال ایشان بودند که کمال ایشان  
میل و بهجت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا ینخافون له و کما هم و اگر چه  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود  
که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت و دیگر ایشان  
نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی درآمدند و بر او موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود  
طلحید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من او را بیعت

فضل صحابه را بعد از آنکه در مقام

خطبه خواندن ابو بکر بعد از اصحاب بیعت کردند ایشان را

خود از امر نمی گزید اختیار و بدست اوست و شمار نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری را جز من اولی دانید و مصلحت  
 بینید اول کسی که با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر از اولی ندانیم تر از این بیعت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم در مردین ما پیش کرد دیگر که تواند رفت پس انداخت اشارت بامر امامت نماز کرد که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ارا آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر دار باب  
 مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما می دانیم که اولی و احق با ماست توئی  
 پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله عنهم با وی طایفه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند  
 و اجماع منعقد شد و تأخیر ایشان در بیعت بحیث تامل و اجتهاد و تحریر مصواب قاضی در انعقاد اجماع  
 نباشد و بعضی گویند که سبب تأخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت استئصال شبهه تکفیر  
 آن حضرت بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و مجمع قرآن مشغول  
 شد و از اینجا امتداد مدت توقف و تردد فهم گرد حتی که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها بیعت کرد و مجمع آن است که این قدر نبود در آخر همان روز یا بر روز دیگر بود و الله اعلم  
 و با جمیع علی مرتضی و اجماع مطیع و سامع و تمثال امر او بکبر صدیق بود عرض و در نماز فرض و جمعه و عید ائمه ابوبکر  
 و در غزوه نبی حقیقه که سبیل که اب در آنجا گشته شد با وی بود و جاریه را که از غنائم آن غزوه فتری  
 برگرفت اگر غزای بکرم المم حق نمی بود و تعرف در غنائم آنجا جایز نمی بود و پیسح عاقلی رواد که علی مرتضی که  
 شیر خدا و امام اولیا و مکرر دانه حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است  
 که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه  
 دانه حق بجا نب و دست و از رسول خدا رضی در شان خود شنیده باشد لطلب حق نه بر آید  
 سکوت و زرد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وی و نزاع  
 بود و براه خلافت وی میرفت چرا جنگ کرد و کجبت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند  
 بخدای که پدا کنند نفس و رویا ننده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده  
 و بر من جز این روای من نبود مگر ارم ابن ابی قحافه را که بر او بی پایه منبر مصلی صلی الله علیه و آله و سلم

برآید ولیکن چون آنحضرت با وجو و حضور من و معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز کرد و امر را  
بجای نزاع و در آن بود چون آنحضرت او را در زمین مانتا کرد و امر اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه  
گویند که این بجز از جهت تقیید بود و حقیقت این تقیید که شیعه اتفاقا دانسته اند که اگر بنظر انصاف در گذر من عیب  
و عیوب منقصت است پس علی رضی الله عنه که طلب حق نکرد و سکوت و زبیر و طلیح حق برخاسته از آن بود که از آنجا  
ترسید تا او را بکشند و ملاکش نکنند این چه سخن است مثل علی رضی الله عنه که با آن کمال ایمان و یقین که او  
کشف الغطاء عما از دست یقینا از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توفی و این بشارت غیر از منی  
نماد که منکمل مشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگر وی از مردم تبرس و داند که اگر من  
طلب خلافت کنم شسته شوم و تیز تقیید و خوف و رجای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این چنین  
چنین است علی رضی الله عنه با آن شجاعت و سلالت و درین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم با آن عظمت و علو منصب و زنجوی و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق  
نزد وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله با آن رفعت محل و تالیج وی و زبیر بن عوف رسول الله بکمال  
شجاعت و شهامت که داشت با وی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر  
ضعیف و زبونی چه مستی دارند روایت کردند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست بر آن که با تو بیت  
کنم اهل عالم گویند که عمر رسول الله با آن عم وی بیعت کرد و بحکیم اجماع خلافت با تو ماند و ابوسفیان اسوی گفت  
چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیری بر شما و الی گردد و از دل بیت من تفرش اشارت بود که  
صدیق کرد که از نبی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندین تن کنم که تمام وادی پر گردد و دو بار از  
روز گلایه ایشان برآرد پس علی رضی الله عنه را در روز جزا فرمود که ای مدو اهل اسلام آئین سخن است که تو سگوف  
میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیید را بر عین بیان جاری می دارند بلکه واجب و بیگویند که انهار کفر از  
انبیاء صلوات الله علیهم در مقام خوف و تقیید جایز باشد حتی که گویند که آنحضرت علی رضی الله عنه را با امامت و نفس  
خود یقین کرده بود ولیکن باطل از انهار خوف و تقیید شدیم گاه اقبال این احتمالات شنیده را در جناب  
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم راه دهند دیگر کسی با ایشان چه گویم میگویم الله ما اجهل و لولم یعتقدوا

خواب شو و انقض و بروج بلین



اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد مستلزم تراز و قیاس و تراز و قیاس و تراز و قیاس  
 که خواهد بود با وجود آن لوح و ابرایم و موسی علیه السلام اظهار حق کردند دیگر تفسیر چه معنی دارد پس ثابت شد  
 که صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بکدام سائر ملأ و مجتهدان این  
 است مروج و منقوره بر آن اجماع کنند حق باشد و ثابت بود و یقین اگر چه هر یک از افراد آن حکم  
 المجتهد مخیطی و نصیب و احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتی است که جز بر حق و صواب  
 نبود و احتمال خطا ندارد و حکم نص قرآن لتکونوا شهداء علی الناس و قول تعالی و ینصیح خیر مصلی المؤمنین  
 و حدیث نبوی لن یجمع امتی علی الضلالة هر چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر را بودی که شما  
 صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار سبب بود بکرم و ابراه خطا رفتند و کتاب ظلم کردند و خلافت حکم چنین  
 و زید نه و حق صریح پوشیده نه فساد این سخن و نتایج آن در تمامه دین و ملت سرایت میکند و در پیچ جا  
 و در پیچ حکم شرعی و ثبوت نماید چه وصول قرآن و شریعت با نقل ایشان ثابت شده است و ایشان  
 خود بر عزم شما فاسق و ظالم و فاجر و سارق حق بودند پس چه قاضی و شناسمعی بالاتر ازین نباشد حقوق  
 بالحد من الجملات و الضلالت و العیاق و امام فخر رازی در بعضی مصنفات خود استنباط عجیب نموده است  
 و گفته که حکم قرآن جمیع که فرموده است لا یحظنکم مسلمین و جنود و هر که لا یشعرون معلوم میشود که غلام  
 سلیمان عاقل تر از رافضی بود زیرا که مورچه با مورچه های دیگر گفت که در خانه های خود بخیزد یا تشکر سلیمان  
 بشعور و نداد استند یا مال تان کنند پس غلام تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبرند یا مال کردن  
 مورچه ها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بود و آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المسلمین  
 عداوت علی را با مال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت چیره کردند و این قدر نداشتند که از صحابه رسول اتفاق  
 بر ظلم درست نباشد و با جمله پیچ دلیل بر تحقیق به از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست  
 ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده شده است نباشد پس الزمی قوی تر از اهل  
 و انقیاد علی تقوی مرابو بکر و احکام دین و دنیا نخواهد بود و کفایت هر دلیل که بفضل و کمال علی مرتضی است  
 کرم الله وجهه بر همان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و استحقاقیت و تائید

متابعیت او کرد و با وی بیعت نمود و بالاتر ازین دلیل برهان چه خواهد بود آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که از امیر المؤمنین علی پرسیدند که سبب چیست که ام خلافت آن سه خلیفه منظم و ملتم و بی خلالت آمد و در عهد خلافت شما این همه هرج و مرج نپدید گردید و ناصر و معین و تقوی و موسی و ایشان را بودیم و ناصر و معین شما را دیدیم و دیگر چه حال باشد و بحقیقت فقط سبب اینست بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جز بر صواب نبود و بر آنکه آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و هادی این جهان مبعوث بکافه خدایان باشد از وی همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشند و دیگر تا اینده اصحاب و یاران او که مدت عمر و صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت نمانند و بعد از وی در کاری که مدار نظام تمامه جهانم دین و ملت بران بوده همه خطا کرده بر ظلم و بر ضلالت فرستند آخر این منقصت بسبب کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس یقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق صدق و صواب بوده نهایت منزل و تساهل درین مقام آن است که فرقه زیدیه که ایشان را اهل فرقه شیعه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق علی بود و لیکن در نصب ابو بکر مصلحت بود زیرا که تنج علی مرتضی هنوز از خون و دشمنان دین خشک نشده بود و نقاره ها و عداوتها در اوها متکثر گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم نظام جهانم دین و ملت میشد و در نصب ابو بکر تسکین نازده فتنه و فساد بود و منعی و مدار این مذاهب بر فضیلت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و علمای سنت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجبست که خلیفه افضل اکمل از اهل زبان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و جهام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت و ولایت است و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابو بکر شهادت نقل آثار و سیروی رضی الله عنه متقطع به است و بعضی علی اثبات خلافت ابی بکر بر منخص کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنصیب کرده است بخلایف وی و مختار نزد اهل تحقیق آن است که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابو بکر و نه در خلافت علی رضی الله عنهما انصاف قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای انصاف بر مزب خود کرده

است و از خصوص قسم جواب داده زیرا که اگر لعن بر خلافت علی کرم الله وجهه میبود و مخالفت اصحاب بر آن لعن را  
و تمام جماع بر خلافت لعن صورت نمیگرفت و سکوت وی کرم الله وجهه را اتمام آن لعن و سکوت از حق و ترک  
طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه سابق بخبر بدیافت و اگر لعن بر خلافت ابو بکر وجود مییشت تقاضا  
بها برین و انصار که عنا امیر و حکه امیر درست نبودی و بر دو بدل آن را استیجاب نمی شدند یا چه در  
قتضای لعن خلافت و ترتیب که گواست و اگر گویند تواند که این تقاضا و مخالفت از برای تحقیق محبت  
و نفی لعن لعن بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزل ابو بکر از آن مقام  
می ملی را در سائر اصحاب از جهت بیعتی دارد و چه در امر و حبس مخصوص تفسیر و توافقت آنجا پیش نهارد  
و نیز نقل کرده اند که ابو بکر بعد از دست گرفتن از خطاب و ابو عبیده بن الجراح که چینه پسند او را امین  
است خوانده است میگفت و با انصار گفت که امامت حق قریش است و خبر قریش کسی را نرسد که بخون  
امامت کند شما این دو کس هر که را خواستید بنیاد کنید اگر لعن برین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بودی اختیار نموده ابو عبیده درست بودی پس حق آن است که لعن خلافت با جمیع اصحاب و جماع  
ایشان بوده اجماع را سندی بایه و لعن ظنی غیر قطعی و سندی آن کافی است چنانچه علم اصول  
فقهی قمر شده است و دلائل بیانین و نزاع و بدل و قیل و قال ایشان در کتب مبعوطه کمر  
است و چون آن خارج از وضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد  
و المدون و چون خلافت ابو بکر اجماع ثابت شد و تمثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی  
در وقت حیات خود و قتلش امر برقرار مانده و او را فایده نموده و عهد نامه بنام او نبوشت و مردم را بیعت  
هر که در آن نامه است امر کرده و تمامه اصحاب را وی بیعت کردند و علی لعن نیز بیعت نمود و فرمود با لعن  
ملن فیه و آن کان عمر خلافت بود نیز اجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود و مخالفت از میان  
استش کس عثمان و علی لعن و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله  
عنهم مشرک گذاشت و ایشان اقباض را بی عبد الرحمن بن عوف کردند و وی مشرمان را اختیار کرد پس  
علی لعن و تمامه اصحاب با مشرمان بیعت کردند و متقاد امرو می شدند در اسلام دین و دنیا او را میگویند

و استند فلان عثمان تیر با جماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی رض خود متعین بود و کمال و فضل از ایشان  
خود بود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل دل و عقلا خلیفه برحق و امام مطلق شد و تراعی که از مخالفان  
و زمان خلافت وی بوجود آمده در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه نشان آن یعنی حسن روح  
و خطا در جهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان با شد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای الرب  
تیر ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت  
ثواب است عند الله تعالی و تفسیر این چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول باطلان فاضلتر است  
از غیر خود زیادت و رجحان آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند که بجمع وجوه  
در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را بجمع آید و کمال بود  
یا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمیع شود که در مقبول صفتی از صفات کمال  
باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین  
مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی اکثر ثواب عند الله نبوده و غیر مثل زیادت علم و شرف  
منسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه مطلقا آن را در عرف فاضلتر اند  
و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد بر رجحان آن غیر در احوال و فضایل دیگر  
یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و کسباب اکثر ثواب یا اثر و فضایل بود که منافع و نتائج آن برین اسلام  
راجع و متعدی گرد و مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات  
و صلوات و مبرات و هایت ناس و امثال آن وی گویند که این صفات در ذات ابو بکر بیشتر است  
چرا که کتب میر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از آنگاه که ایمان آورد دکار وی دعوت اسلام  
و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه  
موسس و مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و در دفع منازعت کفار و اعلامی اسلام این  
بود و در حالت حیات آنحضرت وجه بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح بخاری آورده  
است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در اطهار اشعار دین و کشته ای کسی را مجال نبود

مسجد برو خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگرد و قرآن میخواند و نساء و اطفال و جوانان قریش گرد می آمدند  
و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تقریر آن کنیم و هر چیز از اقوال علماء در آنجا آمده است نقل  
نمایم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و مردی از امام مالک و غیر وی توقفت است  
میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک صحیح پرسیدند که افضل است بعد از پیغمبر کسیت گفت ابو بکر ثم عمر گفتند  
علی و عثمان را چه گوی گفت متقدمان دین از آنجا که ما دریافته ایم پس حکمی را نیافته ایم که تفصیل یکی بر دیگری  
میگردد ازین دو نه سبب امام الحرمین نیز توقفت است میان این دو منقول از ابو بکر بن خنزه تیه تفصیل علی  
مرفعی است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار  
ابن خنزه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور است که در سبب اهل کوفه تقدیم  
علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قائل است و از علمای حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده  
است محمد بن احمد بن خزمیه است و امام محمد الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت و جماعت  
از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمه الله علیه  
و اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از آن عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از  
علمای اهل سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابو بکر بن خنزه نیز بران فرسته است و خطابی  
در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی اوصاف تقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان  
است و بعضی گفته اند که وی و آخر از آن رجوع کرده است و الله اعلم و بهیچ در کتاب الاعتقاد میگوید  
که ابو ثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین و تفصیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان  
اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و باجماع فرار و دشنام اهل سنت بران است  
که در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست و لیکن بعضی  
از فقهای محدثین در شرح قصیده المالیه نقل کرده اند که تفصیل خلفای اربعه مخصوص است  
باعلی اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عباس که از مشاهیر علمای حدیث است در استیجاب  
ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند و تفصیل ابو بکر و علی و دیگران که مروی از مسلمان و ابو ذر و

و حجاب و حیا و ابوسعید خدری و زید بن ارمیه آن است که علی مرتضی لول کسی است که اسلام آورده و گویند  
از جهت خوف ابوطالب که مانع نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی المرتضی و مهند بر هر که غیر او  
این کلام ابن عبد البر است و لیکن بگویند که این مقال از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت  
شاذه که مخالف قول جمهور است و معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب جمیع نقل می کنند و بر تقدیر  
تسلیم این روایت دی از ان جماعت صحابه که تقصیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایات  
نبینا پنجه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکنند که میگفتند ابو بکر خیر من علی و علی حسن ابی بکر و امام تاج  
الدین سبکی که از امام علمای شافعیه است و طبقات کبری از بعضی متأخرین نقل کرده است  
که ایشان تقصیل ختمین گفتند از جهت ثبوت زوجیت با فضل رسول الله علیه و آله و سلم و شیخ  
جلال الدین سیوطی در کتاب خلاص الزمان و علی الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی ابراهیم  
با اتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که گفت افضل علی بن ابی طالب و رسول الله  
علیه و آله و سلم احد از مومنین پس چ کی را بر آنکه بگوید رسول الله است تقصیل نه نهم این تقصیل نیست  
بر گیران است نه بالیشان میگویند که این همه روایات ضرر مقصود ندارد و منافاتی مدعیانیت  
مدعیان اینها چنانچه تحریر کرده اند اثبات افضلیت بوجهی خاص است و آن بمفضولیت بوجهی دیگر  
منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد را کج بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بیزد شرف و نسب  
و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اجزا و او نیک شرفی شانی  
هست که در ذات ششمن نیست بچکس باور آنجا بحال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب  
ششمن اکثر نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و او فرست یا که قول خطابی که از بعضی مشایخ خود  
نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود دارد خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است  
که ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر ما در خیریت ابو بکر از بجهی است و افضلیت علی از بجهی دیگر  
پس این سخن است بیرون از دایره خلافت و خارج از محض نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب  
است و از افضلیت وجه دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

مقصود ندارد اگر عرضی دیگر مرادی دیگر وارد بیان کند تا معلوم شود که تحقیق حال چیست و الله اعلم اکنون  
سخن در آن مانده مسئله ترتیب فضیلت یعنی است که بر آن قاطع بر آن گذشته پانچ ترتیب غایت  
یا غنی است که دلیل آن امارت و قرآن است که بر حجام و اولویت رسانده بعضی بر آنند که قطعی است  
و مختار نزد اکثر محققین آن است که غنی است امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی القرب  
بطریق سوال میگویند اکنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفصیل می دهند بر بعضی دیگر یا از مسئله تفصیل  
تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنا بر مسئله تفصیل بر آن است که امامت مفضول از  
فاضل جایز نباشد و مخطأ است و جماعت بر آنند که امام فضل باید ولیکن اگر نصب وی موجب سولان  
برج و مرج و بیجان نقتضی و فساد گردد و نصب مفضول بر تقدیر الهیت و استحقاق او امر امامت را باجماع  
صفات و شرائط آن از قرشیت و علم و جلال و سلام و مصالح و بهام دین و اسلام و دود و عدالت  
و شهادت و کفایت جایز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی است  
و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت فاضل که امامت صفراش گویند  
وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فی کم اقرکم یعنی باید که امام  
در نماز کسی شود که قرآن خوانده تر و علم فقه دانه تر باشد و این خود لفظی می رساند پس صحیح  
آن است که در امامت و خلافت فضیلت شرط نیست پس است دلیل فضیلت نتواند بود  
و نزد ما دلیلی دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفصیل بعضی الله بر بعضی عقل را بر هر تحقیق  
آن راه نیست و اخباری که در فضایل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت  
سبیلی نباشد ولیکن غالب بر من چنان آید که ابو بکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله  
علیه و آله و سلم بعد از وی عس و فلنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی  
نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابو بکر و عمر است بعد از آن حسن  
و اناتر است بآنکه بهتر است این ترجمه کلام امام الحرمین است در ارشاد و میگوید که این قولی است  
که ما برای خود اختیار کرده ایم و از راه تعلیه مجانب نموده براه حق و اصح رفته ایم آهنگی و بعضی

فقهائى محشین از اهل مدینه در شرح تفسیر الایله نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم علمائے  
 فقها و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجت الاسلام میگوید که علمای اخلاف است و آنکه تفسیر قطعی  
 است یا ظنی میل شعری یا بول است و مختار یا قلابی ثانوی و نیز این تفسیر در ظاهر و باطن است معاً  
 یا در ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتهى و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفسیر فضایل علمای تفسیر  
 که شیعیه بدان استدلال بر افضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند و جواب از آن محل افضلیت بر کثرت  
 میگوید به آنکه مثلاً افضلیت از آن قبیل است که در وی جزم و یقین راطع نتوان داشت و عقل را غیر  
 افضلیت یعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیت و مستند آن جبر نقل نتواند بود و این مسئله  
 نیست که متعلق بهل باشد تا بمجرعین و از آن باب آنجا تواند کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است  
 که مطلوب در وی جزم و یقین است و خصوص مذکوره از طسرفین با وجود تفاوت دلالت آنها  
 قطعی نه و غایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب  
 ثواب موجب زیادت ثواب قطعاً بنود چه اجر و ثواب لفضل خدا است و وابسته بسببی نه و حیجانه  
 تعالی اگر خواهی منیر مطیع را ثواب و بهر که مطیع راند به چنانچه ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت  
 امامت اگر چه قطعی است ولیکن از اینجا قطع با افضلیت لازم نیاید الا غالبین چه امامت مفضل  
 با وجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ  
 سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن بن علی  
 بر ایشان اقتضای آن کنند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیل بر آن نمی داشته حکم بر آن  
 نمیکردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما درین سلسله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان می رویم  
 و حقیقت امر را بعلم الهی تعالی میفایم و آدمی که از اعظم علمای اصول فقه و کلام است میگوید  
 که مراد تفسیر اختصاص یکی از دو شخص افتد لفضل و صفی که در دیگرے نباشد خواه اصل فضیلت  
 و صفت چنانکه عالم فاضل تر است از جاہل بصفت علم که در وی موجود است و در جاہل نه و خواه  
 زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را علم گویند و دیگری



که صفت علم در وی زیادت و کمالی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی  
 نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک در آن باشد اگر شریک  
 نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت  
 بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاد تر از صد هزار  
 در هم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت از نزد الله تعالی اجر و ثوابی بود که ارباب فضایل کثیره را نبود  
 پس بسزما بفضیلت بمعنی کثرت ثواب نیز منقطع به نباشد این ترجمه کلام موقف و شرح اوست  
 انتهی و مولانا سعد الدین نقض ازانی در شرح عقاید النقیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که  
 ما مسلم را بر این یافتیم و ظاهر آن است که اگر ایشان را دلیل بران نمی بود حکم بران نمی کردند ما خود دلیل  
 جانبین را متعاض یافتیم و این مسئله را از ان قبیل یافتیم که چیزی نه از اعمال بدان متعلق باشد  
 و توقف در وی محل بچیز نه از واجبات گردد انتهی و بسربیان کلام محقق دوانی در شرح  
 عقاید مضینه نیز هم برین سخن است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة که در ردشیده باو که وجود  
 داشت مطرح کرده و دادشده و نقصب داده است میگوید که شیخ ابو الحسن شمری تصریح بر آن  
 کرده که تقفیل ابو بکر بر سایر صحابه قطعی است و قاضی ابو بکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام  
 الحرمین و ارشاد نیز همین است و صاحب مفهوم در شرح صحیح مسلم نیز بطلینت آن کرده و ابن  
 عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابو بکر  
 است من منعی نگویم و باوی در شتی نگویم و اگر علی را افضل تر از ابو بکر و عمر گویند نیز باوی در شتی  
 نگویم و اگر بفضیل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و دانی و شناسی ایشان بدینچه ایشان  
 اهل و استحقاق آنند پس عبد الرزاق میگوید که این سخن از معمر بوجهی نقل کردم و او را نیز خوش آمد  
 تحسین کرد و شیخ ابن حجر مکی میگوید که لفظ و معنی این عدم من و در شتی جز آن نیست که تقفیل  
 مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که طینت تقفیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نمکد و گوش بر آید  
 شاذه که جانب خلاف نقل کرده شده بنده مظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر فضیلت

مکروه چنانچه راجح و محتسب آن است حکم نفی آن درست نباشد چه اجماع از دلایل قطعیه است جوش آن است که در علم اصول فقط مقروض برین شده است که اجماع دلیل قطعی است و لیکن نه جمیع انواع و اقسام بلکه قطعی آن قسم است که در آنجا خلاف اصلا نبود و آنکه در وی خلائی بود اگر چه شاذ و نادر باشد یعنی بود و از قطعیت برآید هر چند آن خلاف بیعت شد و زودترش معتبر نبود و مانع از اتفاقا و اجماع نیاید و لیکن در اخطا و درجه وی از مرتبه قطعیه بی تاثیر نبود با آنکه اجماعی که در اینجا است بر همین انصافیت تفسیه است و اهل اجماع نیز قطع آن نکردند چنانچه از عبارات ائمه اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین سنه قیه محکوم است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت برین ترتیب است ظاهر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلافت ترتیب انصافیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیا یعنی بینی که اهل سنت بر حقیقت عثمان رضی الله عنه خلافت اجماع دارند و در انصافیت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت انصافیت لازم نیاید و ظنیت انصافیت خلافت را مستلزم نگردد و نیز حقیقت فضل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن خبر باخبار و وحی ممکن نه و اخبار در شرح و شنائی همه ایشان ورود یافته و متعاضد آمده است آنها که اول آن زمان وحی و مشاهد احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و آثار و دریافتند باشند و لیکن دیگر آنرا که فطر بر صرف دلیل و مفهوم کلام است و مفهوم کلام متعاضد آید دلیل ایشان سبب تعلیل و اتباع پیشینان و حسن ظن با ایشان نبود و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیار و این همه ترجمه صواعق محرقه و حاصل آن بود و در وی آنچه از شرح مواقت نقل کرده شد نیز تبادله مذکور است و نیز در صواعق میگوید که اهل سنت و جماعت میگویند که مسئله انصافیت برین ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعیه لازم آید که قطعی گویند و قابل شوند با فضیلت ابوبکر و سید رضی الله عنیهما و یقیناً زیرا که معتقد ایشان در علی و لقنی و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم جمیع عصمت است و خبر معصوم با اتفاق

قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر رسیده است  
 که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا در حضور  
 شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر رض و بیان افضلیت ایشان می کرد و ذی اربشتاد  
 و دو نفر با سائید صحیحیه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت  
 یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است اخیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم  
 ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پسش محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من مردی  
 ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدد بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده  
 که فرمود انا و اگاه با شکی که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفصیل می کنند  
 بر ابوبکر و عمر و بر که مرا تفصیل کنند بر ایشان وی مفری است و هر چه بر مفریان می کنند  
 بر وی کردنی است مالک از امام جعفر صادق دوی از حضرت امام محمد باقر روایت  
 میکند که علی مرتضی غیر بن الخطاب که بردای حمیده افتاده بود گذشت و ایستاد و فرمود که تکبیر  
 را ندانم محبوب تر نزد من که یرو و در گاه رتعالی را بنا نه اعمال وی ملاقات کنم الا این و حمیده  
 بردار او را و اقرظنی روایت میکند که ابوجحیفه که علی مرتضی را افضل است اعتقاد می کرد و جامتی روایت  
 که مخالفت او میکند پس بخالفت ایشان سخت مخزون شد و پیش حضرت میرفت پس  
 آنحضرت دست او را گرفته بخانه درون برود پرسید که یا اباجحیفه سبب سزای تو و لکیر  
 تو چیست وی حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا اباجحیفه چند و هم تر که بهترین این است  
 کیست گفت بگو فرمود بهترین این است ابوبکر است ثم عمر پس ابوجحیفه گفت عهد کردمندی را  
 که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی مشابه شنیدم و هم از ابوجحیفه روایت  
 کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر کوفه میگفت بهترین این است بعد از پیغمبر  
 مسلم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اجار و آثار در غایت شیعه و اشتها آمده بلکه سیر حد  
 تواتر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب از انکه اهل بیت آمده است جزو

خوف و تقیه است یعنی مع ابو بکر و عسکر گفته اند از جهت خوف و شمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر  
چنین اظهار کنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان برخیزد و جمیع قلب و مکنون ضمیر  
ایشان بر خلایق آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی مرتضی شیر خدا  
و مرکز دایره حق بود جهان و ذلیل و مغلوب و مقهور باشد و از اظهار حق و در باطن عاجز و خائف  
است از الله لقب او و لا ینجا فون لومته لا یم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او و دیگر  
عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه  
و اظهار حق و اقامت نصیحت از نیسب احادی خوف و مبالغات نداشت و از امام شافعی  
رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلافتی و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه  
چه باشد گفت آنکه وی را اظهار حق بروی بیچلکس یعنی دید و از نیسب احادی مبالغات نداشت  
و مدانت نمیکرد و شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد را با دنیا و اهل دنیا مبالغاتی نباشد  
و عالم بود و عالم را مدانت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پروا  
کس نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت صورت امکان دارد و وی کرم الله  
وجهه و خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت و در زمان خلافت غلبه شوکت و نفاذ امر  
بالای منبر بر سر سلامی فرمود و این با تقیه جمع نمی شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه  
و اولاده الکرام پرسیدند که ابو بکر و عمر رض را چه میگوئی فرمود بخت دوستدارم من ایشان را  
گفته مردم چنان گمان برند که توانی را از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خلایق این است  
فرمود خوف از اعیان می باشد نه از اموات بعد از ان بدست و کموتش بشام بن عبد الملک بن مروان  
و آمد که امیر وقت و سلطان محمد بود یعنی اگر ما در بیخ و شمای ابو بکر و عسکر خوف و تقیه در نظر باشد  
چرا بدست و بتقیع حال بشام بن عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار  
اوست و هر گاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله  
وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت کل لکل است قیاس توان

کرد و اگر خوف تفسیه بودی با مساویه نبی مروان که میان قریش و طایفیت و اسلام و رعایت کثرت شدت بود نمود و با بغات و خواجه میکرد و اینجا خود او حسب و قتال و اطاعت و قیام دین بر دوش نمود که بالاتر از آن تصور نباشد و این نبود که اگر از جهت آنکه تا مردمین از دائره حق و عدالت خارج نیاید و وی کرم الله وجهه ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغییر یافت و کار دین سستی گرفت و دیگر رد و ابطال را واجب دید و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بحیثیت غلو و افراط و تفريط درین شان انحراف میکرد تا عبد الله بن سبار ایدان فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکند و این سبایهودی بود که بر دست وی انظار اسلام کرد و سب صحابه میکرد و سردار طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی ادعای الوهیت میکردند و او را بخندای می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند و سزا داد و اسیر کرد و چندین خطب و فصول از علی مرتضی در مع و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن طاعنی را بحال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت ابوبکر و عمر رضی بلکه در قطعیت آن جهان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود از حسن دای که بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون نموده اند کرده است که عبد الرزاق که از اهل روایت و مشاییر علمای حدیث است گفته است که من تفصیل ششین میگویم بجهت تفصیل علی مر ایشان را و اگر علی تفصیل ایشان بر خود نمی کرد من نیز نمی کردم گناهی بنمیزم ترا ازین معنی که من مسلمانی را دوست دارم و مخالفی وی کنم این تالم ترمیه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بمیرده انصاف نکردند اند که در کتب دیگر سخن باین تفصیل کمتر مذکور شده باشد و بایه که از کلام را با دلیل ضم کرده نیکرد و اضطراب و استعجال ننمایند و الله اعلم و منه اتوفیق فبانه العشق للبشقی بعد از خلفاء اربعه فضل مراتبی عشره مبشره است و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که معینه بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده ابوبکر بنی الحینه و عمر بنی الحینه و عثمان بنی الحینه و علی بنی الحینه و طلحه بنی الحینه و الزبیر بنی الحینه و عبد الرحمن بن عوف بنی الحینه و سعد بن ابی وقاص بنی الحینه و سعد بن زید بنی الحینه و ابوعبیده بن الجراح بنی الحینه و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر

قریش و قدوه مهاجرین و اقارب مصطفی اند علیهم و آله و سلم و رضی الله عنهم و مرایشان را سوابق  
و آثار در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و شستی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قضیت  
بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مدشتر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه  
و امایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم مثلاً و شهرت این  
دو تن باین لقب بجهت وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در  
صحن عقاب بجهت اتمام بشارت ایشان است و در دیگر مذای اهل نزلی که در شان این اکابر تقییر  
کنند و براه سواد و رند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص این  
عشره است و این گمان غلط محض و جهل میریج است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم  
کامی از جمله عوام بالاتر ندگویند که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است  
و ازان دیگران غنی و غیر بالغ بدرج بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشأ  
این زعم عدم متبع احادیث و تفسیر و خدمت این علم شریف است تجا و ز الله عنهم و ما این مسجت را  
درین روزگار در کتابی مستقل مسمی بتحقیق الاشارات فی التیمم البشارت تفصیل تحقیق بیان نمود  
و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آید ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت  
خلفای اراجه و فاطمه و حسن و امثال ایشان مشهور است و اهل بعد تواتر معنوی و بشارت  
باقی عشره نیز بجهت شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر احادیث و تفاوت مراتب آن و حکم در غیر مشیرین  
آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بی حسد و قطع در خصوص کسی  
بجنت یا نبار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و باید التوفیق فاضل بدو بعد از عشره  
میشود و فضیلت اهل واقعه پیر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت  
اسلام و انجاز وعده پیر و رگرا عراسمه که بر سول مختار خود کرده بود گذشته و اعلامی دین از خدا وید  
قریش مثل عتبیه و شعیبه و ابوجبل و کشیاه ایشان لعنة الله علیهم جمیعین و از آن غرود بچشم رفته  
و شیخ هزار ملائکه مسومین بضرعت مومنان در آنجا غر کرده و عشره مدشره هم از اهل بدر اند

الايمان منى الله عنه كبحيت تعرض رقيه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در دينه مطهره مانده بود  
 و آنحضرت اورا تير از اهل پيرشمرده و درست فنايم آن شريك گردانيد و اهل پيرصيد و سيزده تن  
 اند و هم اهل بهشت اند قطعا در شان الايمان واقع شده است كه ان الله على اهل بدر فقال اعلموا  
 انهم شهدوا قتلة غفر لهم و درجاي ديگر فرموده كه لن يضل الله انار جلاشند بدر او احمد عتيه و در حديث آمده  
 است كه ان لا لكه در غزوه بدر حاضر بودند فضل و غزوي در درگاه الهي دارند كه ديگران را نيت فاحد  
 بعد از اهل بدر فضيلت مر اهل غزوه احد است كه در سال چهارم واقع شده و ابتلايه و شدتي باهل  
 اسلام رسيده و دندان مبارك محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم در آنجا مجروح شده و خيال نمكند  
 كه دندان مبارك شريف تمام از پنج برآمده و افتاده بودند بلكه گوشت از دندان پاره از وي شكسته بود  
 و سيد الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدا واحد است و هنگام قتل از صحابه كرام در آنجا بشرف  
 شهادت رسيدند و شمره بشو نيز د اهل احد اند و سر گروه شركان در غزوه احد ابو سفيان  
 اموي بود كه بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و اديان بمن بر خود حرم كرده بود و تا انتقام  
 خود را از سيله سلين صلى الله عليه وآله وسلم و اصحاب وي نگیرد و اسلام ابو سفيان و معاويه بن ابی سفيان  
 بقول شهيد در عام فتح مكه است فاهل بيعة الرضوان بيعة الرضوان نام آن بيعت است كه  
 كه مسلمانان بعد از صلح حبيب با رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نمودند چنانچه در قرآن مجيد  
 ميفرمايه لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة و در حديث آمده است كه لا يضل  
 انرا را احد بايني تحت الشجرة الايمان نيز بهشتيانند قطعي و اين ترتيب مذكور در فضيلت مجمع عليه  
 است كه ابو منصور يتي نقل كرده و بعد از اين مذكورين سائر صحابه نيز بحسب فضائل و آثار شري كرايت  
 راست و درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لكن از علما تصریحی بدان منظور نميگردد و الله  
 اعلم و بعد از صحابه بفضل و كرامت با علم و تقوى است كه ان كرمك عند الله انفقك و بعضي او را لاد اصحاب  
 را نيز بترتيب فضل آبا اثبات فضيلت كنند الا اولاد فاطمه كه از جمله فاضل تر اند رضی الله عنهم جميعا  
 و فاطمه سيدة نساء اهل الجنة و الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة و اين مسلم را

نيز

س

در بيان اهل بيت الرضوان

علمیه و عقاید ذکر کرده ایم از جهت تطبیق می بر علم این نادان که تطبیق بشارت مخصوص بمشرد  
 بمشرد دارند و عیناً کلمات بر علم بر علم رفته اتهام بشان مشرد کرده و بتفصیل ذکر کرده اند اگر بر علم مشرد  
 اتهام بدو این سه تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث  
 دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامه نساء و مومنات که عنوان نساء اهل النجته شامل ایشان  
 است حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که از گروه سیوطی و بعضی احادیث تفصیل فاطمه زهرا  
 مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و اشغال آن و بعضی احادیث مریم رضی الله عنها  
 از عموم نساء که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفصیل داده است اشتنا کرده و این احتمال مساوات محسوس  
 نیز دارد و در جانی دیگر منکر موده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است  
 و ظهیر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه درین است  
 مثل مریم است و قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بحیث تدرج اطلاع  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فضیلت فاطمه بومی و سلام پروردگار تا آخر عموم فضل و  
 بر تمامه نساء عالم ثابت شده و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل بنهند بر فاطمه از جهت  
 آنکه وی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت باشد و فاطمه با علی و ولادیه مقام و مکان چنین  
 اعلی و ارفع و کثرت باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب  
 کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه  
 مجتهد بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه  
 افضل نساء عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید در اینجا سه مذہب است اصح مذہب آنکه  
 فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی مساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری  
 از علما ی حنفیه و بعضی از شافعیه توقف مائل اند و چون ملاک اند و چون ملاک را از ان سپردند  
 گفت فاطمه تصدق من النبی فاطمه جگر پاره پیغمبر است و لا افضل علی البنت من رسول الله احد  
 من بر جگر پاره پیغمبر بچکس را فضیلت ندهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما و دین ما است

فائده و اولاد و اولاد فاضل تمامه



آن است که فاطمه افضل است و بعد از وی مادرش تحکیمه بعد از آن عایشه رضی الله عنهن اربعین و بیست و یک  
 میگوید که افضل لنا مریم و فاطمه است و افضل اہمات المؤمنین خدیجہ و عایشہ است و در ضایع  
 خیفی مذکور است کہ در تحکیمہ و عایشہ نیز اختلاف دارند و جامع از متقدمین تصریح کرده اند کہ  
 تحکیمہ افضل است و در بعضی احادیث آمده است کہ افضل و اکمل لنا عالم مریم بنت عمران  
 و فاطمہ بنت محمد صلعم و اسیر امرأہ فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ اسیر امرأہ  
 فرعون بنت مزاحمہ واقع شدہ شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید کہ در اینجا تصریح است فضیلت  
 فاطمہ زہرا از عایشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و مراد بہ لنا و در حدیث فضل عایشہ علی النساء افضل  
 الشری علی غیرہن من الطعام کہ دلیل افضلیت عایشہ است غیر لنا و دلیل مذکورہ باشد جماعین  
 الاولیہ انتہی قال البیہقی الضیف اسلم اللہ حالہ کہ حق آن بنیاد کہ وجوہ افضلیت مختلف است  
 ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود کہ فاطمہ اصحبہ اول ابوذر و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم و بعد از تحکیمہ عایشہ اصحبہ از وراج و اگر نہ وجوہ فضیلت و محبت مختلف دارند شکل شود و با  
 در بعضی احادیث دیگر آمده است کہ محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ  
 آکہ وسلم عایشہ بود و از مردان پدرش و در جای دیگر آمده کہ محبوب ترین لنا فاطمہ محبوب ترین من  
 علی بود و با بعضی علماء گفته اند اگر چه سختی است در عایت شدہ ذکہ عایشہ فاضل تر است از ہر کہ  
 غیر اوست حتی از پدرش کہ ابو بکر صدیق باشد پس اگر نہ حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن منہی  
 ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف  
 ذات و طہارت لغت و پاک جہیز یکس لفاطمہ و حسن و حسین و دیگر اہل بیت نزد اللہ اسلم  
 و الخاند بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثون سئۃ بعد ہاملاک و اما دلالت و در  
 حدیث آمده است کہ اخلافہ بعدی ثلثون سئۃ ثم یصلی علیہا لکما عضوفا میفرماید کہ خلافت پس از من  
 سی سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکہ کلی گزیدہ بود کہ از منیش دی کمتر ی بسکت  
 ماند و تمامی سی سال بشہادت امیر المؤمنین علی مرتضی شد و تحقیق آن است کہ ششاد

بجستن ذات و نزد یکس لفاطمہ و حسن و حسین و دیگر اہل بیت نزد

از سال باقی بود که امام المسلمین بن علی بن ابی طالب روی خلیفه بود و تمامی خلافت بوی شد  
پس معاویه رضی الله عنه و دیگر بعد از اوست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امری را  
خلفا گویند بجز اوست با ظاهر است و محقق خفیه شیخ کمال الدین بن همام در سائر و میگوید که تمام  
اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رضی الله عنه ملوک است نه از خلفا و شیخ اهل سنت را خلاف است که وی  
بعد از وفات امیر المؤمنین حضرت علی امام شد باین بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند  
شد مراد ایشان آن است که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوی ائمتی و نکست  
عن ذکر الصلح الا انجی رسول اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را بجز خیر یاد نه کنند  
و لمن دسب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان بر راه سودا و بزن و زاری و بیعت  
الحاکم داشت نسبت محبت بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دور و در فضایل و مناقب ایشان در  
آیات و احادیث عموماً مثل محمد رسول الله و الذین معه الایه و مثل رضی الله عنهم و رضو عنه و صحابی  
کالنجوم باهم اقتدیم و اقتدیم و اگر مو اصحابی فانهم خیارکم و الله العرفی و محالی الله العرفی و محالی  
لا تخذوهم غرضان بعدی فمن اجهم فجهی اجهم ومن البغضهم فبغضی البغضهم ومن اذاهم ففدا فی  
ومن اذانی ففدا فی الله و من الله فیو شک ان یاخذ و آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات  
و محاربات تصدیق و حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم  
صحت آن اخبار از ان اغراض کنند و فاضل در زنده گفته تا گفته و شنیده ناشنیده انکارند  
زیرا که محبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعینی است و اقلای دیگر ظنی و  
ظن با یقین معارض نکرد و یقینی ظنی متروک نشود و با بجهت مرتبه دار اسلام و سنت با معاویه  
و عمرو بن عاص و غیره بن شعیبه و شباه و مثال ایشان است هر که بر او اتباع است شیخ گفت  
و جماعت رود گو زبان را از سب و لمن ایشان بر بند و اگر چه بجهت تصور بعضی امور که قدرش کم  
از ان بسبحد توان تر رسیده است و ارباب سیر و قوا شیخ نقل کنند باطن را خوشی و خاطر را  
که دورتی دست دهد با وجود آن سلامت در اغراض و کف لسان است و آثار آمده است که

و در غرض صفین شخصی را از جانب معاویه نزد امیر کسیر کرده آوردند یکی از حاضران بر حال وی ترحم  
آورد و گفت سبحان الله من میل نم کردی سلمان بود و سلمان خوب بود حیث که آخر حال و  
انجمنین شد حضرت علی فرمود که چه گوئی وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و لعن در ایشان  
اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قدن حضرت عایشه نیز نامعاز الله من ذلک که طهارت  
ذیل وی از ان خصوص قرانی ثابت شده و الا بعت و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند  
که نهایت کار معاویه و اشغال وی بمی و حسد و ج است بر امام برحق و خلیفه مطلق که علمای مقلبی  
یاست چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که سیر حدیث و تواتر معنوی رسیده است تفشک الفتنه  
الباعیة تدعوهم الی محبة و یعدونک الی النار اثبات آن نکنند و آن موجب کفر و فسق است  
نکرد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است  
و در اصل طاعت و شکیبایی سنت ترک سب و لعن است که المؤمن لیس بلعان لعنت بر خصوص  
شخصی اگر چه کافر بود سب نیز نذر نذر دانی که عاقبت کار او با ایمان و سعادت بود و اگر آنکه یقین  
معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه لعنی و زیر دشتی نیز توقف کنند و بعضی  
براه غلو و از اهل در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از ان که با ایمان مسلمانان  
امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب نبود بامعنی هذا القول من هذا الاعتقاد که در  
با وجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروی کی شد جمعی از صحابه که در زمان  
او بودند و او را در احباب هم منکر و خارج از اطاعت او بودند و از مدینه طهره بشام نزد وی  
نروا و جبرار قتلند و او بایزهای سنی و ایهای نبی نزد ایشان نهاده بعد از آنکه حال قباست  
مال او را دیدند بینه باز آمدند و سلع بیعت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شراب  
خمر و تارک صلوة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر قبل آن حضرت  
نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی سرور و مستبشر نشده و این سخن  
نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

نار  
باز  
معاویه  
نیز

و است بشار روی تعقل ایشان و اذلال و امانت او را ایشان را بدید و قوا تر مغنوی رسیده است و اکابر  
آن تکلف و مکاره است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومن بنا حق  
کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لعنت شعری که از باب این اقاویل با عادت  
نبوی که ناطق اند با نکه انقض و عداوت و اند او امانت فاطمه و اولاد او موجب انقض و اند او امانت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است  
بلا شک که موجب آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد  
له عذابا عظیمیا و بعضی دیگر گویند که خاستت وی معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب آن کفر و  
معصیت توبه کرده باشد و در نفس خیسر بر توبه رفته باشد و سیل امام محمد غزالی در احیای العلوم  
این حکایت است و بعضی از علمای ملت و اعلام است مثل امام احمد حنبل و اشال و اوری و بعضی  
کرده اند و این جوی که کمال شدت و عصبیت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود چون  
وی را از ملت نقل کرده است و بعضی منع کرده اند و بعضی متوقف مانده اند و با جمله وی منخوض  
ترین مروج است نزد ما و کارهایی که این بخت بی سعادت درین است کرده هیچ کس نکرده بعد از قتل  
امام حسین و امانت اهل بیت لشکر تخریب بدین مظهر و قتل اهل انجا فرستاده و بقیه از اصحاب و  
تابعین را از تعقل کرده و بعد از تخریب مدینه امر با بندهام که معطله و قتل عبداللہ بن زبیر کرده و هم  
و ایشان این حالت از دنیا بجهنم شتافته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی  
درهای ما را و تمامه مسلمانان را از محبت و موالات وی و احوال و انصار وی و هر که با این  
نبوی بوده و بداند شیشه و حق ایشان را پایمال کرده و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت  
نیست و بدو نگاه دارد و ما را و ممان ما را در زمره ممان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت  
بر دین و کیش ایشان دارد و بمرتبه البنی و الایجاد و بنده و کرمه و جو قریب محبوب امین و المجتهد  
مخطی و یصیب مذہب متدار آن است که محبت گاهی خطایز کند و وی در خطائی که کند مغفور است  
بلکه ما جو چه آنچه در وسیع وی بود از بذل مجبور کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در

حدیث آمده است ان خطاات فلک حسنه وان هبت فلک حسنه ان و بعضی گویند که هر مرتبه  
 مصیب است و حق در شان وی همان است که مودای اجتهاد است و این اختلاف در فرعیات  
 و علیات و احکام فقه است چه اولی و احری لکن بالنظر درین باب کافی است و حسبزم و یقین و لکن  
 نه و الا و اعتقادات مسایل کلامیه حق یکی است چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و  
 نفس الامر سنبر یکی نباشد و شواهد اجتهاد و احکام آن و تعلیه غیر محتمله و لا التزام آن مجموع  
 از آن در محل خود معلوم است و لا کفر احد امن اهل القبلة اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله  
 مسلمانان کنند و کتاب و سنت متک نمانند و تلفظ اشیاء و تین کنند کافر نبایکند اگر چه از  
 بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن ما دام که التزام آن نکنند یا از موم در غایت محو رنج و  
 تکفیر نیاید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مباشرت بتکفیر و تعلیه نیاید کرد  
 و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید یا کرمی در نفس الامر کافر نبود قائل با فضل کافر گردد  
 و حکم نیز چنینی آن است اگر آنکس سخن نگوید و قائل باینکه کافر بود پس قیلا در نزد من کفیر باشد و الله اعلم  
 و رسول البشر افضل من الرسول الملائکه و علامه البشر افضل من عامه الملائکه و الوصل الملائکه افضل من عامه البشر  
 انبیا و رسل اند فاضله اند از خواص ملائکه که پیچیدان و رسولان ایشان باشند و عوام شکر کرده اند این  
 غیر انبیا و اند از اولیا و اعیان فاضله اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضله اند از عوام بشر و نجس  
 اجماع است که اصلا خلاقی در آن نیست و دلیل بر افضلیت بشرا ملائکه این گفته اند که حق سبحانه  
 و تعالی امر کرد ملائکه السجود آدم و وجود عظم و انهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است  
 خدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت ملائکه انبیا به ثبوت پیوست عدم تعالی  
 بالفضل و این سخن از ایشان لغایت غریب است حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد  
 که صیفت حکمتیهای او را و او اندکاهی اعلی را که کند خدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند  
 بفضل الله ما یشاء و بحکم ما یرید تا آنکه غریب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت پروردگار تعالی  
 نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر مقرر که قائل بانه با فضلیت ملائکه و دلیل

بیان آنکه آنرا آتش فکانه و غیره و کلامی است

چونان حکایت

و دیگر آنکه طاعات و عبادات تحصیل کمالات با علالت و عوائق آتش و مصیبت است و در جزالت ثواب  
و خیریت جزا اتم و داخل اگر در با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزهت  
و توجهاز علالت جسمانی و کدورت هیولانی مانع در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق  
بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت مصوبت عبادت و شدت  
عبادت بشیر افضل است و از جهت قرب میسر آونزهت و محبت و نوز نیت ملائکه و کمال  
انسان و ترقی او دور است که بقرب ملائکه برسد و ملکوت اعلیٰ طی گردد و باز اگر جامعیت انسان  
و مظهریت او را سماء و صفات الهی را در استیلا آبی تعالی امر او را نظر فرستد انجانب راجع آید گفته  
اند که دلیل متعارض است مسئله غنی است و عین را به آن راه نیست و الله اعلم و با وجود آن  
اعتقاد باید کرد که سید رسول الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات  
است من ائمه و اولاد و الملائکه و ائمه و ائمه که تفصیل انبیا بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذنب جمیع  
اهل سنت و جماعت است و نزد مستر له و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام عظم  
ابو صفی کوفی درین مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض اوله و گویند که وی اول قائل  
بود با فضیلت ملائکه از بشر و در آخر از آن رجوع کرده با فضیلت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر  
باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قاصد در ایمان و کمال آن نیست و از  
امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی  
مت عمو و بگذرد و در خاطرش تفصیل انبیا بر ملائکه خطو نکند امیدوارم که روز قیامت از آن حال  
نگذند و انتهی و بعضی گفته اند که ظاهر در آن است که مسئله تفصیل در هر جا که باشد هیچ کس نگذاشته  
باشد و قال کلام اختلاف غیبات و قد دجیات است و الله اعلم و کلمات اکمل و لیا حق  
ولی سبارت است از شخصی که بجز بیز معرفت و مکتب طاعات و اقتباب معاصی و عراض از  
اینجا که در لذات و شهوات مباح و موصوف باشد اگر از وی خلاق عاقلی بوجود آید روا باشد  
و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلا معجزات آنحضرت صلی الله

بیان کرد تا بنا بر این نبی که بر این مباحث را در این مباحث

علیه و آله وسلم انواع از بعضی از آنها پیش از بعثت و قیام یافته و از امرها صحت گویند و بعضی بعد از بعثت  
 در حالت حیات و دیگر بعد از بعثت و می از تابیان وی که اولیای اوست باشند بوجودی آید این نیز از معجزات  
 اوست که ولایت بر صدق و بی صحت دین وی میگذرد و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای اوست  
 بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و احکام داد و انجام اعمال نباشد خصوصاً از بعضی  
 اعظم او و یا مثل غوث اقلین شیخ محمد بن عبد القادر جیلانی و مثال ایشان اهل بیت علیهم السلام  
 یا فی حکمت الله علیه گفته است که کرامات بعثت حد التواتر معلوم بالاتفاق مابین ملت مسلمانیان  
 احدین شیوخ آلافاق و بعضی گویند که کرامت ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شمع شمع  
 و سلام تجر و سجده شجره و غیره و بعضی گویند که صدور کرامت از ولی نه بقصد و اختیار بود و بالعینه  
 بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد  
 جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تعین بعد از استیلا صحیح نیست هم با اختیار  
 بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی از باب تکلیف که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت  
 است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صادق نبی و صحت  
 نبوت است قالوا و کان الشیخ محمد بن عبد القادر که کثیر الدعوی بحسن الحق فی حق و آنچه منافی است  
 بدعوی نبوت است و معاذ الله از اعدای دین و مستحق ایمان و ولایت گردد و وجود کرامت شرط  
 ولایت نیست ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین  
 است که لا استقامت فوق الکرامه و حکمت در اظهار او در ابتدای ترتیب سالک و تکمیل یقین است  
 تا در جد و جهاد و سلوک حیات و چالاک تر گردد و در نهایت برای تربیت مردمان و از آن تر و در احکام  
 ایشان بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون با ایمان و عمل صالح نیست آن را مکر و تلبیس  
 گویند و اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی  
 نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز چه بر سره از این باب ظهور یابد  
 آن را معونت گویند و بی حقیقت بحر و طلمات و شعبه از خوارق علوت نبود چه آن بداعت

عمل و سبب بود که هر که مباشرت آن سبب بکند بحکم جریان عادت بران شترتب گردد و چنانچه  
ترتیب غایب بر ملاج طیب عاقل عادت آن است که نه این چنین بود و لا یبلغ ولی در حجت الانبیاء  
و کبریا و ولی بر جبر نبی برسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأمون اند از غفل و خوف خاست  
و کرم اند بوجی و مشاهد ملک و مأمورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بحالائی که اولیا  
دارند و بالجملة افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که بر خلاف آن اعتقاد کند  
کافر است صریح به العلماء و آنکه گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تفصیل ولایت کند بر نبوت  
نه تفصیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع الله است و استفاضت از جناب الله سدی  
و نبوت انبیا و اخبار یخلق و اقامت کمالات بر ایشان و لا بکمال نسبت شریف تر و فاضل تر ازین  
نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت نبوی است  
و بس و با وجود آن این سخن محرم خلاف مقصود است اطلاق ان جایز نباشد و قال آن نیز معلوم  
نیست که نسبت اگر مرد و بیان ترجیح و تفصیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر گفته  
باشد و لا یصل العبد الى حيث یقطع عند الامر و اللهی بنده تا عاقل است بجای نرسد که کالیف  
شرعی از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت رسید  
و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش را بخشامش از وی ساقط گردد و پروردگار تلقائی  
باز کتاب کبارش به و زنج نفرسته و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از حدیث بیان  
هر چه میگویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان را بخش گردید باید که طاعت بپوش  
بیشتر و کامل تر گردند آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذاب کردن در شیت است  
تعالی اگر خواهد بگرد و اگر خواهد بگرد و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالا تر از انبیا صلوات الله علیه  
علیم همین در محبت و ایمان نیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و کامل است اینجا گویند  
که فضل انبیا علیهم السلام برای توضیح و تشریح احکام است پس ترک آن از ایشان لائق نباشد و  
اینقدر فیهند که سنی تشریح صیحت تشریح برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و راه اتباع



ایشان بر دین پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریح باطل نگردد پس معنی تشریح معنی  
 کجاست آمد و سقوط تکلیف بآن منافات دارد و انصوص محیل علی ظواهر آیات و احادیث  
 را بر ظاهرش باید گذاشت و بی ضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرائط تاویل مجاز  
 و عدم جواز آن از کتاب التفهیم بین الکفر و الزندقه که از مصنفات امام حجه الاسلام است باید طلب  
 داشت و الله الموفق والحدول عنهما المصعان یدیه عیبا اهل الباطن الخاد قرة بالینیه و کلام  
 گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر را در نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که بیچکس  
 بدان پی نبرد و مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و بی حاصل نگردد و این سخن از  
 زندقه و الهیاد است اگر معنی ظاهر را در نیست چندین ناز و روزه و طاعات و عبادات از شرایع  
 و احکام از کجای ثابت شده و بچه چیز معلوم گردیده و اگر بیچکس راه وصول بدان نیست پس اتعال  
 کتب و بیان شرائع چیست و معلم که ایشان میگویند بالا از پیغمبر و اصحاب و اتباع و پی  
 که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و لفظ و اهران امری موجودند و بحقیقت معقول  
 این ملامده الباطل شریعت و افساد دین است قد علم الله و علمهم و اهل تحقیق از ارباب  
 اشارات گویند که مراد منصوص معانی ظاهر است قطعاً و با وجود آن در آن رموز و اشارات است  
 که با ظاهر منافات ندارد مثلاً فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقایع که میان ایشان  
 وقوع یافته ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشارتی تعبیه روح و نفس مثلاً دارند و سورتی  
 دارند آنکه گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط فا خلق  
 امر است موسی علیه السلام که آنرا بودی مقدس بر او ادب رود و بنفیلین خود را بکش  
 و پای بر تنه بیاورد و با وجود آن اشارت است با سراج کوشین و اسقاط آن از لفظ در مقام  
 تقدس قرب و محبت مولی تعالی نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است و نه موسی و نه بنفیلین  
 کفری یا ده تر و نامعقول تر ازین نباشد لسان الله العافیة و فی دعاء الاحیاء الله تعالی  
 و صدقتم عنهم رفع لهم دروهای زندگان مرده را و صدقه دادن به نیت ثواب ایشان را

نفع عظیم است هر مرد یا را و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازه نیز درین باب است که در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البته مغفور است سعد بن عبادہ را یعنی الذین عنہ مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرثیہ نگران را بهترین صدقات و افضل ترین خیرات است پس سعد رضی اللہ عنہ چای کند و گفت ہذا لام سعد و در حدیث دیگر آمده است کہ الدعاء یرد البلاد و الصدقة تطفی غضب الرب و عار د بلا کند و صدقة آتش خشم الهی را سرد گرداند یعنی از امیسا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است کہ کالم و تعب لم یحین برقریہ بگذرند تا جمل روز عذاب از مقبرہ آن قریہ برگیرند از اینجا فضل علم و تعلیم ظاہر شود کہ صیت و نیز نجات شود کہ نصب حفاظ و مدرسین در مقابلہ نمود و واللہ الموفق و اللہ المجیب  
الدعوات و قاضی الحاجات حق سبحانہ تعالیٰ بکرم و فضل خویش قبول کننده دعا با و برآورنده حاجت باشد بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور دل و تضرع و زاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را اثر الط و موافق است و اکثر الط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موافق است بطا و استجمال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و باوجود عدم اثر الط و وجود موافق فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالیٰ باقی است و باجماع دعا و عبادت است کہ الدعاء مع العبادۃ یجانب عبادات در اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود دعا لازم گردد و مشروع و مندوب باشد فرمان باری تعالیٰ است ادعونی استجب لکم  
۵ شقوی ای امانی دست ارد دعا کردن مدار ۶ با اجابت بار و امیت چکار  
پس دعا با کان زیان است و وبال ۷ از کرم می شنودشان ذوالجلال ۸

شماره از اعی و حضرت سلطان بیا و اسپ تازی طلبید و سلطان در بدل آن گا و زراعت بومی عطا فرمود  
 این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق حسن و انفع چنان اسپ تازی سر و گردن او را شکست  
 منقش از آن مین صلحت محض لطیف است اگر بفرستد گا و زراعت در حق او بهتر از اسپ تازی است  
 و منع و توقف اجابت در عداد فضول و نیاوی و شبهات نفس که از درگاه قرب دور اند از دوله نیا  
 آخرت کشته هم ازین باب است و کسی که فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل است او شود منع و  
 عطا در حق او یکی ابا باشد از نجات که گفته اند العطا من الخلق حسان و المنع من العی  
 احسان و دوامی کا فرستجا بود و مولد عاء الکافین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی  
 و دوامی مطلق مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و عجوز الصلوة لا یخلع کل بدو قفا جو  
 جماعت در نماز دست نیاید داد و مقید بامامت حق و متوحد نباید بود و بحیث آن فضیلت جماعت  
 که بی شبهه از سنن موهکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آن  
 حضرت را تا نگید و را تر از جماعت و اجتماع و اتیلاف بود در جای دیگر نبود و نم اگر مردی  
 صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز جماعت باید که از دو هر چند که ناسق بود  
 بشهر طیکه فتن و فجور وی بخیر نگردد و علم با حکام و ارکان نماز و قدر با مجوزیه الصلوة از زمان  
 یاد داشته باشد و نوزی المسیح علی الخفین فی الحضرة و السفر اعتقاد مسیح موزه از علامات  
 سنت و جماعت داشته اند در حضرت یک شبان روز و در سفر سه شبان روز و گفته اند که علامات  
 سنت و جماعت سه چیز است تفصیل الشیخین و محبة الخفین و المسیح علی الخفین ابو بکر و عمر و انبال  
 دانستن علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسیح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل  
 سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن مجتبی گوید هفتاد تن از صحابه  
 را در یافتم که مسیح خفین را می داشتند و از امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه از آن پرسیدند  
 فرمود مسافر را شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در جائی دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل موی

چرا که در سنن ناسق باشد با حال و نفع از آن که در سنن درست است بلکه نیست از جمیع کتب و روایات

پایان موزه بمسأله بودی ولیکن ماردین هر کس شرع است و مسح در شرع بر روی موزه آمده است  
و دیگر بدانکه اگر چه عصیت در شستن باها است و مسح کردن بر موزه خفت است ولیکن جواز آن را  
مستقدا باید بود و در محل تهت اگر اختیار هم بر خفت افتد بعلت قریب تر باشد و استیصال  
للمعصية صغیرا کانت او کبیرا و استخفافا کفرا گناه و صغیرا باشد یا کبیرا خطا و دانستن و سبک  
داشتن کفر است اگر چه بغلبه شهوت و علم بشریت یا بحجاب آن مبتلا گردد و ولیکن باید که آن  
گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آن را هیچ ندانند و سبک  
مستوجب عقوبت نه پندارد و الا ظاهر است که صغیره و سبک تر از کبیره است و اثم وی کمتر  
از اثم است و الا ستم اهل الشریعة و لا مستهانه تها کفرا استبرأ خیرت و امانت شریعت کفر است  
چه آن طاعت کذب و باطل است و الحلال بالکفر کفر اگر لفظ بکفر بطریق نهرل کسب می آنکه  
معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کس کافر شود چه نهرل موجب استخفاف است و هر گاه  
استخفاف بمعصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کسب باشد چه خدیه اند که آن  
کفر است زیرا که جبل درین باب عدد نبود و نیز بعضی علماء اگر کفر بودن آن ندانند و بدو راست  
و این بر تقدیری است که لفظ بدان حد است اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبان  
آید کفر نبود و اما کلامیکه بکفر الشکوک است طایفه که زائل بقول است و زمام اختیارش بسته  
و نه دیان میگوید اگر کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم کفر نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق  
و حشاق و بیع و شرا و اقرار را جایز دارند بحجبت از جبر و توجیع وی و سلاسل که در مات  
نسبی آوردن جایز بود فرق آن است که کفر و ردت امری مذموم و واجب الایلام است و زوال  
مقلی مدان تواند بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب  
بود و نزد شامی و برواتی از این صغیره کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بدالغیر یعنی  
الغیب کفر کاهن که دوی عالم غیب کند تصدیق کردن و سبک کردن است و اگر کفر است و در  
حدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردد یعنی که

کفر است

کفر است

محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده است و کاتبان و عرب بیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و بن  
 شیطان خبر ایشان میدادند و بچشم و کلام کاهن است هر که تصدیق میکرد گفتند او را یقین  
 داند نیز کافر است و باید استغفار کرد و کتب و احرام علمی و طحیث اوضاع و احوال آنها را در حرارت  
 و برودت و هطار و اساک و فحش آنها در فواید و مثال آن معلوم است قطعا در حوادث و اشیاء آنها  
 اگر تیر نیست و شیرینیت منی است و اگر در شیرین دیگر فضا درست بود و درین شیرینیت  
 غرامت سوخ بود این قدر در امتناع از ان کافی است نال الله العافیه و الیاس من الله کفر و  
 نایمیدی از رحمت خدا کفر است و الیاس من روح الله الالقاء الکافرون مسلمان هر چند  
 گناه کند و بر او معصیت رود و از رحمت الهیه نایمید نباید بود که توبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید  
 بفضل و کرم از گناهان در گذرد و الا من من الله کفر الیمن بودن از عتاب آبی تعالی نیز کفر است  
 الایمن مکر الله الالقاء الخاسرون مکر و لغت پوشیدن و فریب دادن بود مکر است  
 اگر بنده را در معصیت گذارد و ابواب نماند نیست بر روی او بکشاید تا مغرور شود و غافل گردد  
 تا گاه بگیرد و شش از ان جا که گمان ندارد و الایمان بین الخوف و الرجاء گفتند امید  
 واری چنان باید که اگر بشنود یک کس در پشت خواهد رفت و پس امید دارد که آن کس من  
 باشم و ترس کاری بکشد که اگر بداند که نزدیک تن به دوزخ در نزد و تبرسد که آن یک تن  
 من باشم قطعه آنها که خواص در گم گم اند و دشت زدگان عالم تسلیم اند  
 نو میدوشد که رحمت حق عام است مغرور شود که خاصگان در بیم اند  
 و نیز گفته اند که در حالت حیات خون غالب باید و چون وقت طلت در رسد رجاء بیش است  
 علامت سعادت این است و در تاخیر جا گفته اند الایمان بین الخوف و الرجاء فری  
 بین معنی توان بود یا اشارت نبلای خوف بر رجاء اصلوا ان الله شدید العقاب  
 و ان الله غفور رحیم و الله الحمد که ختم رساله بر رجاء و مغفرت آمد حمت آمد  
 عاقبت بخیر بود

است از این معنی که شیب تا آنجا که غم است

خاتم الطبع

شکر و سپاس مرایز و تعالی و تقدس پادشاه و ار که عروس سمانی در محال الفاظ از نظر مایان محبوب  
 ساخته و جو روشن مطلب را پس پرده عصمت حروف انداخته و قیاسی شستنی جمال مضمون  
 علی تمثال را بنهر ارجان نثار می و برادریت جمال با کمال او قهره عین فرموده و لغت بی نیایات آن  
 جان جهان را شایان است که باعث انهار خزان کسوت و دو فائق نامعلوم احکامان گردید چه جان  
 کشای فرمان روا سه ملک قلوب و چهره نمای عروس محبوب دین حق خوش اطلب  
 گردیده - اما الجمل بر ضمیر ان روشن روشن باد که سال که کلیل الا یان لازم الا یان  
 که قبل ترین که حجاب قاضی را بر ابراهیم صاحب مرحوم نبراکو کشش و جانفتانی  
 به جالبه پخته قللی و نثره مطلوبه کلانته تصحیح خباب غفرلای بسو لنسانه ابراهیم  
 سها نپوری از طبع آراسته بود لیکن او بکثرت شالقیین دست  
 بست فروخت شده حال که حجاب قاضی عبدالکریم و قاضی  
 صحت او صاحب جرم خشتیاق قد و اتان و دیگر  
 انداخته حجاب تولوی سمیل صاحب رسید  
 جعفر طبع صاحب ان امان نثره متعادل  
 کنانیده و در طبع شایسته قیاس  
 واقع بمبئی از طبع  
 طبع











